

صبر بر آزمون الهی و جایگاه آن در ایمان

تألیف:

دکتر عبدالله عبدالرحیم عبادی

مترجم:

محمود خوش‌خبر

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.ahlesonnat.com

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.videofarda.com

www.nourtv.net

www.sadaislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.islam411.com

www.videofarsi.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست مطالب

پیشگفتار مترجم	۷
معرفی مؤلف	۱۱
مقدمه‌ی مؤلف	۱۳
تعریف ابتلا و صبر	۱۷
برخی آیات و احادیث در موضوع آزمون الهی و صبر	۱۸
آیات آزمون الهی	۱۸
۱- آیاتی درباره‌ی آزمایش به بدی (آزمایش شدن به مصیبت)	۱۸
﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾ [البقرة: ۱۵۵]	۱۸
۲- آیاتی درباره‌ی آزمایش به خوبی	۱۹
۳- آیاتی در بردارنده‌ی آزمایش به خوبی و بدی، هر دو	۲۰
برخی آیات درباره‌ی صبر	۲۰
برخی احادیث درباره‌ی صبر	۲۲
انواع ابتلاء و آزمایش	۲۷
حقیقت صبر و بردباری	۲۸
اقسام صبر	۳۰
اقسام صبر بر حسب قوت و ضعف:	۳۲
آداب صبر	۳۶

- آنچه در شکیبایی از آن کمک گرفته می‌شود ۳۸
- نقش و جایگاه صبر در ایمان ۴۰
- نمونه‌هایی از امتحان و ابتلاء برخی از پیامبران و فرستادگان ۴۴
- پیامبر نوح علیه السلام ۴۴
- ابراهیم علیه السلام ۴۷
- یوسف و یعقوب علیهما السلام ۵۰
- ایوب علیه السلام ۵۶
- موسی علیه السلام ۵۷
- موسی و جادوگران ۶۰
- نابودی و هلاکت فرعون و لشکریانش ۶۱
- موسی به بنی اسرائیل فرمان می‌دهد که گوساله‌ای را قربانی کنند ۶۲
- موسی و خضر علیهما السلام ۶۳
- عیسی و مادرش علیهما السلام ۶۵
- سرور شکیبایان محمد ﷺ ۶۹
- نخست: در مکه ۶۹
- دعوت علنی ۷۰
- مسلمانانی که در مکه شکنجه شدند ۷۲
- پسر یاسر رضی الله عنه ۷۳
- هجرت به حبشه ۷۳
- وفات ابوطالب و خدیجه رضی الله عنها ۷۴
- سفر رسول خدا ﷺ به طائف ۷۴
- إسراء و معراج ۷۵
- آغاز اسلام انصار مدینه ۷۶
- بیعت عقبه اول و دوم ۷۶

۷۷	اجازه‌ی هجرت به مدینه.....
۷۹	فتح مکه، حجة الوداع و وداع پیامبر ﷺ با امتش.....
۸۰	نمونه‌هایی از بندگان شایسته‌ی خدا که مورد امتحان خدا واقع شدند.....
۸۰	عمر بن الخطابؓ.....
۸۲	محنت عثمان بن عفانؓ.....
۸۳	محنت علی بن ابی طالبؓ.....
۸۴	شهادت حسین بن علی رضی الله عنهما و همراهانش.....
۸۶	محنت حسن بن حسین بن علیؓ.....
۸۷	محنت محمد بن حنفیه.....
۸۷	محنت امام ابوحنیفه.....
۸۸	محنت امام مالک بن انس.....
۸۹	محنت امام احمد بن حنبل.....
۸۹	محنت قاضی شریک بن عبدالله.....
۹۱	کتاب‌های مؤلف.....

پیشگفتار مترجم

سپاس خدایی را که خطوط کلی دین را برایمان روش ساخت، با کتاب ناب خود بر ما منت نهاد، آن را یگانه قانون، داور، و مرجع جهان و جهانیان کرد تا منافع مردمان بدان سامان یابد و بنیادهای حق بدان استوار گردد. پس او را بر همه‌ی آنچه تقدیر کرده و تدبیر فرموده است سپاس و ستایش سزااست.

صلوات و درود او بر آن پیامبرش که آشکارا به فرمان وی بانگ برآورد و قوانین بهتر زیستن را در جامعه‌ی بشری پیاده نمود، محمد پیامبر خدا ﷺ و نیز درود بر خاندان و یاران وی باد.

مسلماناً رویدادها و حوادث جهان مادی و نیز تحولات اجتماعی بشر همچون خوشبختی و بدبختی، بقا، فنا و ... تصادفی نیست بلکه وقوع آنها بر اساس قانون ثابتی است که خداوند توانای کار دادن و حاکم بر سرنوشت بشر آن را در پهنه‌ی گیتی نهاده است. این قوانین ثابت همان سنت‌های تبدیل و تحویل‌ناپذیر خداوندند:

﴿فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا﴾ [فاطر: 43].

«هرگز برای سنت خدا تبدیلی نمی‌یابی و هرگز برای سنت خدا دگرگونی نخواهی یافت».

یکی از سنت‌های خداوند ابتلای انسان به خیر و شر است. ابتلاء عبارت است از امتحان و آزمایش انسان در سختی و آسایش. سنت ابتلای خداوند در بندگان بدین‌سان است که باری تعالی بندگان را با امور شر و طاقت‌فرسا، مثل بیماری، فقر، سختی‌ها و معضلات دیگر و با امور خیر مثل دادن نعمت و ثروت و آسایش و ایجاد رفاه و سلامتی و بی‌نیازی و ... امتحان می‌کند. ابتلا به خیر و شر به خاطر آن است که دانسته شود چه

کسی در برابر مواهب الهی سپاسگذار و چه کسی در مقابل سختی‌ها و بلاها شکیباست. خداوند بلندمرتبه می‌فرماید:

﴿وَبَلَّوْكُمْ بِالْشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ﴾ [الأنبياء: 35].

«و شما را از راه آزمایش به شر (بد و سختی) و خیر (نیک و آسایش) می‌آزماییم». آزمایش انسان گاهی در گشایش در نعمت است که شکر و سپاس را می‌طلبد و گاهی در گرفتن نعمت و تنگی در مال و نقصان در جان و زیان و ضرر است که صبر و شکیبایی لازم می‌دارد.

بنابراین انسان در هر حال مورد آزمون خداست که محنت و رنج و سختی و دشواری مقتضی صبر است، و محنت و نعمت مقتضی سپاس و شکر.

انسان در مقابل دشواری‌ها راحت‌تر می‌تواند صبر پیشه کند و این نوع صبر آسان‌تر از صبر در مقابل نعمت‌ها و به جا آوردن شکر و سپاست است، و می‌توان گفت بزرگ‌ترین و سخت‌ترین آزمایش بندگان نعمت و منحت خداوندی است و چه حکیمانه فرموده است فاروق اعظم، عمر بن خطاب رضی الله عنه آن جا که می‌فرماید: «بلینا بالضراء فصبرنا وبلینا بالسراء فلم نصبر»: «به زیان آزموده شدیم و شکیبایی کردیم و به نعمت آزموده شدیم و شکر نعمت را به جا نیاوردیم».

لازمه‌ی ابتلا صبر است و صبر در ارتباط با ایمان جایگاه بسیار ارزنده و والایی دارد. صبر درخشنده‌ترین خلق و خوی قرآنی است که در جای‌جای قرآن به نوعی مورد عنایت پروردگار واقع شده است. صبر در قرآن عبارت از این است که انسان آن‌چه را که برایش خوشایند است برای جلب رضایت خدا بر خود هموار گرداند. امام غزالی رحمه الله می‌فرماید: صبر دو گونه است: جسمانی و نفسانی، صبر جسمانی گاهی عبارت است از تحمل کارهای دشوار و زیر بار نرفتن و گاهی تحمل بردباری در برابر ضربات سخت و بیماری شدید و زخم‌های سهمگین، صبر جسمانی هرگاه با موازین شرع منطبق باشد

صبر پسندیده است. و صبر مورد نظر شرع که همواره پسندیده است، صبر نفسانی است که عبارت است از بازداشتن خویش از هوس دلخواه و ناروا.^۱

توجه فراوان قرآن به صبر به خاطر ارزش دینی و اخلاقی آن است، صبر یک فضیلت اخلاقی ثانوی نیست، بلکه یک ضرورت است و ترقی و تعالی و تکامل آدمی جز در سایه‌ی آن امکان‌پذیر نیست. اگر صبر نباشد سعادت و خوشبختی فرد و جامعه هیچ‌کدام میسر نیست. بدون صبر نه دین پایدار است و نه دنیا. بنابراین صبر هم یک ضرورت دنیوی است و هم یک ضرورت دینی.^۲

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند، بر اثر صبر نوبت ظفر آید. اندیشمندان گفته‌اند:

- صبر تلخ است ولی بر شیرین دارد.

- گر صبر کنی ز غوره حلوا سازی.

- هر که را طاوس باید، رنج هندوستان کشد.

بی‌شک اهل ایمان بیش‌تر در معرض آزارها و مصیبت‌ها و ناخوشی‌ها قرار می‌گیرند. بالطبع ضرورت صبر در این جا بیشتر خود را نشان می‌دهد.

زیان‌های مالی و جانی، از دست رفتن عزیزان ... همه‌ی این‌ها لازمه‌اش تحمل و بردباری است. در طول تاریخ بندگان خاص خدا، انبیاء و صلحا سخت مورد آزمون قرار گرفته‌اند. ابلیس در برابر آدم، نمرود در برابر ابراهیم، فرعون در برابر موسی، ابوجهل در برابر محمد و طبیعی است که پس از انبیا مؤمنان نسبت به دیگر انسان‌ها بیش‌تر مورد آزمون سخت خدا قرار می‌گیرند.

چنان‌که حافظ می‌فرماید:

هر که در این بزم مقرب‌تر است جام بلا بیش‌ترش می‌دهند

۱- احیاء علوم الدین، ج ۴ با اندکی تلخیص.

۲- الصبر فی القرآن، شیخ قرضاوی ص ۱۴-۱۵.

با توجه به آیات قرآنی می‌توان گفت والاترین و بالاترین درجه‌ی دینداری صبر است. و بزرگ‌ترین ویژگی اهل ایمان صبر است. و بندگان شایسته‌ی خدا به هر کجا که رسیده‌اند در پرتو صبر بوده است. قرآن صبر را کلید هر نیکی و دروازه‌ی خوشبختی دنیا و آخرت دانسته است.

دکتر عبدالله عبادی از علمای معاصر اسلامی در این کتاب در باب ابتلا و صبر جایگاه آن در ایمان مطالبی بسیار نیکو و علمی نوشته است.

مؤلف حفظه الله ابتدا تعریفی جامع و مانع از ابتلا و صبر بیان کرده و سپس به آیات و احادیث در موضوع صبر و ابتلا اشاره نموده و صبر را به بد و نیک تقسیم کرده است و در ادامه حقیقت، اقسام، آداب و جایگاه صبر در ایمان را بیان فرموده‌اند. در پایان قهرمانانی از بردباران در طول تاریخ در عرصه‌ی دعوت به سوی حق معرفی می‌کنند. نخست از صبر ابراهیم علیه السلام و در پایان از محنت قاضی شریک بن عبدالله سخن گفته است. به راستی با اختصاری که در گزینش مطالب وجود دارد حق مطلب را ادا کرده و بحثی علمی - تربیتی خوبی ارائه داده است. خداوند به وی جزای نیک عطا فرماید.

مترجم کوشیده همه‌ی مطالب مؤلف را با عباراتی روان و به دور از پیچیدگی‌های ادبی ترجمه نماید. احادیث را تخریج و حتی‌الامکان مصدر احادیث و روایات را مشخص کند و مواردی را که نیاز به توضیح و اضافات داشته در پرانتز قرار داده و گاهی در پاورقی اشاره‌ای به آن‌ها نماید.

به هرحال مترجم کوشیده حق مطلب را به مقدار توان ادا کند و داوری را به خوانندگان وا می‌گذارد. أقول قولي هذا و استغفر الله العظيم.

ابوضیاء الدین محمود خوش‌خبر گله‌داری

مجتمع دینی فرهنگی و آموزشی امام شافعی رحمه‌الله

معرفی مؤلف

مؤلف این کتاب دکتر عبدالله عبادی فرزند عبدالرحیم می‌باشد. پدرش شیخ عبدالرحیم امام جمعه و جماعت عسلویه و مردی فاضل، عالم، قاضی و مرجع دینی و گره‌گشای مشکلات اجتماعی منطقه در زمان خود بود.

دکتر در سال ۱۳۱۰هـ ش در عسلویه که امروز پایتخت اقتصادی کشور به شمار می‌رود متولد شد. شیخ عبدالرحیم فرزندش عبدالله را از همان کودکی به گله‌دار می‌فرستد تا در محضر استاد فرزانه مفتی فارس علامه شیخ احمد سعادت رحمته‌الله تلمذ کند. وی دروس مقدماتی مثل صرف و نحو و فقه و حدیث را نزد استاد در گله‌دار آموخت و چندسالی بعد به کشور قطر عازم شد و در آنجا توانست ضمن امرار معاش نزد برخی از علما علم را فراگیرد. اما فضل حرم مکی و مدنی در کنار مسجد حضرت رسول و قبر مطهر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و کعبه‌ی مشرفه و مسجدالحرام و اماکن مقدس دیگر که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و یاران باوفایش در آن‌ها قدم گذاشته و نورافشانی کرده‌اند عبدالله شیفته‌ی علم را به سوی حجاز طلبد و به کشور عربستان سعودی مسافرت کرد تا در جوار حرمین (حرم مکی و حرم مدنی) و در کنار مرقد رسول اکرم و مسجد الرسول و مسجدالحرام علم را فرا گیرد. در آنجا دروس ابتدایی و راهنمایی را در مدارس رسمی می‌خواند و دوباره به کشور قطر برمی‌گردند، در این موقع که به بلوغ عقلی و سنی رسیده بود ضمن تشکیل خانواده از تحصیل علم غافل نمی‌شود، لذا دوران دبیرستان را در کشور قطر به پایان می‌رساند و این در زمانی است که دانشگاه اسلامی مدینه‌ی منوره افتتاح می‌شود. شیخ بزرگوار بار دیگر به کشور عربستان بر می‌گردند و در جوار مسجدالنبی در دانشگاه اسلامی مدینه‌ی منوره مشغول به تحصیل می‌شوند و در سال ۱۹۷۲ میلادی موفق به اخذ لیسانس از دانشگاه مدینه‌ی منوره می‌گردد. در سال ۱۹۷۸ میلادی از دانشگاه الأزهر مصر موفق به اخذ فوق

لیسانس در رشته‌ی فقه مقارن می‌شوند و در سال ۸۲-۱۹۸۱م در فقه مقارن رشته (فقه و قانون) موفق به اخذ دکترا می‌شوند.

استاد فرزانه در زمان تحصیل و نیز بعد از آن از تدریس و حضور در عرصه‌های اجتماعی لحظه‌ای غافل نبوده و در ایام تحصیل در قطر و عربستان سعودی در مدارس مشغول تدریس بوده است، و بعد از این که فارغ‌التحصیل می‌شود در دانشگاه‌های سعودی و قطر تدریس می‌کند و پس از بازنشستگی مدیرکل امور فرهنگی دانشگاه قطر می‌شود. وی اینک در کشور قطر زندگی می‌کنند و با این که در بازنشستگی به سر می‌برند باز هم برای تألیف و نشر علم در تلاش و کوشش هستند.

دکتر عبدالله حفظه الله در زمینه‌های علمی، ادبی، تاریخی و اخلاقی کتاب و مقاله نوشته‌اند. مترجم در سال گذشته در دوحه قطر با مؤلف دیدار داشت و با پاره‌ای از تألیفات او آشنا شد و علاقه‌مند گردید تا با ترجمه‌ی کتاب‌های این استاد فرزانه او را به جامعه‌ی علمی معرفی کند تا از اندوخته‌های علمی وی بهره‌مند شوند و از جهتی فرزندان این خطه‌ی کشور اسلامی که به علت دور بودن استاد از محیط آن‌ها وی را نشناخته‌اند با او آشنا شده و بدانند که با امکانات کم مادی و علمی آن زمان، وی با علاقه و تلاش خود به جایی می‌رسد که دانشگاه‌های بزرگ اسلامی از او کسب فیض می‌نمایند.

امید است که جوانان امروز منطقه از زندگی سرشار از علم و دانش استاد فرزانه درس بگیرند و راه او را دنبال نمایند. و خود را برای احیای فکری جامعه‌ی اسلامی با علم و تقوا آماده کنند و میراث بزرگ اندیشمندان اسلامی را زنده کنند و افتخارآفرینان کشور و استان باشکوه خود بوشهر شوند.

مقدمه‌ی مؤلف

ستایش خدای را، امتحان‌کننده‌ی رنج‌دیدگان و بیچارگان و آزمایش‌کننده‌ی مؤمنان راستگو، پشتیبان شکیبایان، و درود و سلام بر پیشوای تقوایان و سرود رنج‌دیدگان صبرپیشه، و درود و سلام بر خاندان و یارانش.

بدان‌که در این دنیا انواع صبر بر رنج و صورت‌های گوناگون آزمون‌های الهی، جزء جدانشدنی ایمان به تقدیر الهی است و ایمان به تقدیر الهی خواه نیک و خواه بد رکنی از ارکان ایمان است. چنان‌که می‌دانیم ارکان ایمان شش تاست: «ایمان به خدا، فرشتگان، کتاب‌های آسمانی، پیامبران، روز قیامت و به تقدیر الهی خواه نیک و خواه بد».^۱ کسی که به تقدیر خیر و شر ایمان نداشته باشد و نپذیرد که هر دو از جانب خداوند است بی‌گمان ایمان چنین شخصی پذیرفته نیست.

بدان‌که خیر و شر بودن امور از زاویه‌ی دید انسان است، ولی نسبت به آفریدگار خیر و شر، همه‌ی امور خیر و نیک است. چراکه پروردگار جز خوب و نیک مقدر نمی‌کند. به عنوان مثال مرگ از نظر انسان بد است و زندگی خوب، ولی در پیشگاه خدای سبحان هر دو خوب و نیک است.

هم‌چنین دارایی و مستمندی، به نسبت انسان دارایی خوب است و مستمندی بد، ولی به نسبت آفریدگار نیک و بد هر دو خیر است، و هر چیز را در جای مناسب خود قرار داده است:

﴿وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۲۱۶].

۱- قسمتی از حدیث معروف به حدیث جبرئیل است که امام مسلم آن روایت کرده است، کتاب ایمان،

«چه بسا چیزی را خوش نمی‌دارید و آن برای شما خوب است، و چه بسا چیزی را دوست بدارید و آن برای شما بد است، و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید».

امام ابن قیم می‌گوید: «در هستی چیز بدی جز گناه و عوامل آن وجود ندارد و گناه هم از خود بنده سر می‌زند، زیرا عامل گناه، ستم و نادانی است و این دو از خود بنده است، همان‌طور که عامل خوبی حمد (سپاس)، دانش، کاردانی و بی‌نیازی است. و همه‌ی این‌ها اموری ذاتی پروردگار سبحان است، ذات پروردگار مستلزم حکمت (کاردانی) و خوبی، و سخاوت است و لازمه‌ی ذات بنده نادانی و ستمگری است، دانش و عدالتی هم که در بنده است از فضل خدا نشأت گرفته و به ذات بنده تعلق ندارد».^۱

بدان آن‌چه خداوند بخواهد، و تقدیر کند بی‌شک شدنی است چنان‌که بر زبان پیامبر راستگوی راستگو دانسته شده وارد است، عبدالله بن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «روزی پشت سر پیامبر (بر چهارپایی) سوار بودم، آن حضرت به من فرمودند: ای نوجوان من مفاهیمی را به تو می‌آموزم: خدا را پاس دار، تا او نیز تو را پاس دارد، (به طاعت و فرمانبری از او پرداز تا او نیز تو را در فراز و نشیب‌ها و رخدادهای دنیا و آخرت حفظ کند)، خدای را پاس دار تا او را پیش روی خود بیابی، هرگاه چیزی خواستی از خداوند بخواه و هرگاه خواستی کمک بجویی، از خداوند کمک بجوی، و بدان که اگر تمام امت گرد هم آیند تا با چیزی به تو سود رسانند نتوانند مگر با چیزی که خداوند برایت نوشته باشد و اگر همگی گرد هم آیند تا با چیزی به تو زیانی برسانند نتوانند مگر با چیزی که خداوند به زیان تو نوشته باشد، قلم‌ها برداشته شده و کاغذها خشک شده‌اند».^۲

هم‌چنان بدان که این امت مطابق فرمایش پیامبرش، به واسطه‌ی مصیبت‌ها و سختی‌هایی که در دنیا متحمل می‌شود، رحمت خداوند آن‌ها را فرامی‌گیرد، البته به شرط

۱- طریق الهجرة، ص ۱۶۴.

۲- این حدیث در سنن ترمذی در باب - ولکن یا حظلة ساعة و ساعة - کتاب: صفة القيامة ح (۲۵۱۶) است و ترمذی می‌فرماید: حدیث حسن صحیح است.

آن‌که صبر پیشه کند و کار خویش را به خداوند واگذارد و پاداش آن را از آفریدگار بلندمرتبه بجویند.

ابوموسی رضی الله عنه گوید که فرستاده‌ی خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «أُمَّتِي أُمَّةٌ مَرْحُومَةٌ لَيْسَ عَلَيْهَا عَذَابٌ فِي الْآخِرَةِ، إِنَّمَا عَذَابُهَا فِي الدُّنْيَا: الزَّلَازِلُ، وَالْفِتَنُ، وَالْبَلَايَا:» «امت من، امت رحمت شده است، در آخرت عذابی بر او نیست، بلکه عذابش در این دنیاست، که عبارتند از: فتنه و آشوب‌ها، زمین لرزه‌ها، کشتار و مصیبت‌ها».

معاذبن جبل رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی نماز خواند و آن را طولانی کرد، چون از نماز فارغ شد، پرسیدیم ای رسول خدا، امروز نماز را طولانی کردی! فرمود: من نماز ترغیب و ترهیب خواندم، سه چیز از خداوند برای امتم خواستم: دو تا به من داد و یکی رد کرد، از او خواستم که دشمنی غیر از خودشان بر آن‌ها چیره نگرداند، این را به من عطا کرد و از او خواستم که امتم را با غرق‌شدن عمومی و مانند اقوام گذشته نابود نفرماید، ای را هم به من دادند، و از او خواستم که دشمنی‌شان را در میان خودشان نگرداند، این درخواست را رد کرد و به من نداد.^۱

دکتر عبدالله عبدالرحیم عبادی

دوحه ۱۴۱۸/۵/۱۹ هـ. ق برابر با ۱۹۹۸/۹/۰۱ م

۱- این حدیث را ابن ماجه روایت کرده و فرموده است: رجال حدیث ثقه‌اند.

تعریف ابتلا و صبر

ابتلاء: در مختار الصحاح آمده است: «بلاه الله بخير أو شر، يبلوه بلواً. وأبلاه وابتلاه ابتلاء» به معنی امتحانه [او را آزمایش کرد].

قرطبی می‌گوید: ابو هیثم می‌گوید: بلاء هم بر خوبی اطلاق می‌شود و هم بر بدی و اصل آن محنت (آزمون جانکاه) است. خدای عزوجل بنده‌اش را با نعمت زیباسازی می‌آفریند تا سپاسگزاری وی را امتحان کند و به مصیبتی که خوش ندارد دچار می‌کند تا که شکیبایش را بیازماید. بنابراین به آزمون خوب و بد هر دو «بلا» اطلاق شده است. شاعر گوید:

إذا ابتليت بجاهل كن عاقلاً إذا ابتليت بعاقل لا تجهل
«چون به وسیله‌ی فرد نادانی گرفتار شدی دانا باش و چون به وسیله‌ی فرد دانایی گرفتار شدی نادانی مکن».

می‌بینیم در این شعر برای همراه شدن با دانا و نادان هر دو کلمه‌ی ابتلاء به کار گرفته شده است.

صبر: در مصباح منیر، واژه‌ی «الصبر» به معنی نگه‌داشتن خویشتن از دل‌نگرانی آمده است. از باب ضرب یضرب، (صبره) حبسه او را نگه داشت ﴿وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ﴾ [کهف: 28] «خودت را پایبند کن». و در حدیث در مورد مردی که کسی را گرفته بود و کسی دیگر او را کشت، پیامبر ﷺ فرمود: «افْتُلُوا الْقَاتِلَ وَأَصْبِرُوا الصَّابِرَ»: «قاتل را قصاص و گیرنده را زندانی کنید».^۱

۱- این حدیث در مصنف عبدالرزاق جزء ۹ ص ۴۲۷ حدیث ۱۷۸۹ به لفظ: يقتل القاتل ويجبر الصابر آمده است.

برخی آیات و احادیث در موضوع آزمون الهی و صبر

آیات آزمون الهی

۱- آیاتی درباره‌ی آزمایش به بدی (آزمایش شدن به مصیبت)

﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾ [البقرة: ۱۵۵].

«و یقیناً شما را با چیزی از قبیل ترس و گرسنگی و کاهش اموال و جان‌ها و میوه‌ها (محصولات و فراورده‌ها) می‌آزماییم و به شکیبایان مژده بدهم».

﴿وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾ [آل عمران: ۱۵۴].

«تا که خداوند آنچه را که در سینه‌هایتان دارید بیازماید و آنچه را که در دل‌های شماست پاک سازد و خداوند به راز سینه‌ها داناست».

﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ﴾ [محمد: ۳۱].
 «و حتماً شما را می‌آزماییم تا مجاهدان و شکیبایان از شما را شناسایی کنیم».
 ﴿لَتَبْلُؤَنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ﴾ [آل عمران: ۱۸۶].
 «حتماً در مال‌هایتان و جان‌هایتان آزموده خواهید شد».

﴿هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا﴾ [الأحزاب: ۱۱].
 «آن‌جا بود که مؤمنان مورد آزمایش قرار گرفتند و سخت تکان خوردند».
 ﴿وَلِيَبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءٌ حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [الأنفال: ۱۷].^۱

۱- این آیه مفهوم ابتلا را ندارد، زیرا یبلی از باب افعال است، متأسفانه بسیاری از مترجمان قرآن نیز این کلمه را اشتباهاً به معنی آزمایش آورده‌اند.

«و مؤمنان را از سوی خود به آزمایشی نیکو بیازماید؛ زیرا خدا شنوا و داناست».

﴿وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ﴾ [محمد: 4].

«و اگر خدا می‌خواست خداوند از ایشان انتقام می‌گرفت ولی (می‌خواهد) برخی از شما را با برخی دیگر بیازماید».

﴿وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهْلَنِي﴾ [الفجر: 16].

«اگر او را بیازماید و روزی را بر وی تنگ سازد، گوید پروردگارم مرا خوار داشته است».

۲- آیاتی درباره‌ی آزمایش به خوبی

خدای تعالی فرموده‌اند:

﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ [الكهف: 7].

«در حقیقت ما آنچه را که بر زمین است، آرایش و زینت برای آن (زمین) قرار داده‌ایم تا آنان را بیازماییم که کدام‌یک از آنها در عمل نیکوتر است».

﴿قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ﴾ [النمل: 40].

«این از فضل پروردگار من است، تا مرا بیازماید که آیا سپاسگزاری می‌کنم یا ناسپاسی می‌کنم».

﴿لَتُبْلَوُنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ﴾ [آل عمران: 186].

«حتماً در مال‌هایتان و جان‌هایتان آزموده خواهید شد»^۱.

﴿وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ﴾ [البقرة: ۱۲۴].

«و به یادآور آن‌گاه که ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود، پس به انجام رسانید آنها را».

۱- این آیه را مؤلف در ابتلاء به چیز بد هم آورده است.

﴿فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ﴾ [الفجر: 15].

«پس اما انسان چون پروردگارش او را بیازماید و او را گرامی دارد و به او نعمت دهد، گوید: پروردگارم مرا گرامی داشته است».

۳- آیاتی در بردارنده‌ی آزمایش به خوبی و بدی، هر دو

﴿إِنَّا بَلَوْنَهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ﴾ [القلم: 17].

«ما آنان را بیازمودیم، چنان‌که آزموده بودیم صاحبان باغ را».

﴿وَبَلَوْنَهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ [الأعراف: 168].

«و آنان را با نیکی‌ها (نعمت‌ها) و بدی‌ها (مشقت‌ها) آزموده‌ایم، باشد که (به راه راست) بازگردند».

﴿وَنَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِنَّا تُرْجِعُونَ﴾ [الأنبياء: 35].

«و شما را از راه آزمایش به بد (سختی) و نیک (آسودگی) می‌آزماییم».

﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِّيَبْلُوكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ﴾ [المائدة: ۴۸].

«و اگر خدا می‌خواست شما را یک امت قرار می‌داد، ولی می‌خواهد شما را در آنچه به شما داده بیازماید».

﴿لِّيَبْلُوكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ﴾ [الأنعام: 165].

«تا شما را در آنچه به شما داده بیازماید».

برخی آیات درباره‌ی صبر

خداوند تعالی فرموده‌اند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾

[آل عمران: 200].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید بردباری کنید و پایداری ورزید، محنت کشید و برای جهاد آماده باشید، و تقوای خدا داشته باشید باشد که رستگار شوید».

﴿إِنَّمَا يُوفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ [الزمر: ۱۰].

در حقیقت بردباران پاداش‌شان بی‌شمار و به تمام داده می‌شود».

﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾ [البقرة: ۱۵۵].

«و یقیناً شما را با چیزی از قبیل ترس و گرسنگی و کاهش اموال و جان‌ها و میوه‌ها (محصولات و فراورده‌ها) می‌آزماییم و به شکیبایان مژده بده».

﴿فَاصْبِرُوا حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ﴾ [الأعراف: ۸۷].

«بردباری کنید تا که خداوند میان ما داوری کند و او بهترین داوران است».

﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَنَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ﴾ [محمد: ۳۱].

«و حتماً شما را می‌آزماییم تا مجاهدان و شکیبایان از شما را شناسایی کنیم».

﴿وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ [آل عمران: ۱۸۶].

«اگر صبر کنید و تقوا پیشه کنید، یقیناً این (خصلت) از کارهای سترگ (مقصود) است».

﴿وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [النحل: ۹۶].

«و به کسانی که صبر پیشه کردند پاداش‌شان به حسب نیکوترین آنچه می‌کردند، می‌دهیم».

﴿فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ﴾ [الأحقاف: ۳۵].

«بردبار باش چنان‌که صاحبان همت عالی از فرستاده شدگان بردباری نمودند».

﴿وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا﴾ [الطور: ۴۸].

«پس برای حکم پروردگارت صبر پیشه کن که تو زیر نظر مایی».

﴿وَلَا تَنْزَعُوا فِتْنَتَكُمْ فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَأَصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾^(۱)
[الأنفال: 46].

«و با یکدیگر نزاع نکنید که سست شوید و مهابت شما از بین برود و شکیبایی ورزید».

برخی احادیث درباره‌ی صبر

احادیثی که درباره‌ی ابتلاء و صبر آمده بسیار است از آن جمله:

۱- از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه روایت است که می‌گوید: گفتم ای رسول خدا، کدام گروه از مردم سخت‌تر آزموده می‌شود؟ فرمود: «الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الصَّالِحُونَ ثُمَّ الْأَمْثُلُ فَأَلْأَمْثُلُ مِنَ النَّاسِ يُبْتَلَى الرَّجُلُ عَلَى حَسَبِ دِينِهِ فَإِنْ كَانَ فِي دِينِهِ صَلَابَةٌ زِيدَ فِي بَلَائِهِ وَإِنْ كَانَ فِي دِينِهِ رِقَّةٌ خُفِّفَ عَنْهُ وَمَا يَزَالُ الْبَلَاءُ بِالْعَبْدِ حَتَّى يَمْشِيَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ لَيْسَ عَلَيْهِ خَطِيئَةٌ»؛ «پیامبران، سپس صالحان و سپس کسانی که بدان‌ها شبیه‌ترند، شخص برحسب دینداری‌اش آزموده می‌شود. پس اگر در دینداری‌اش پایداری و صلابت باشد در مقدار آزمون او افزوده می‌شود. و اگر در دینداری او ضعف باشد از مقدار آزمون وی کاسته می‌شود و به استمرار انسان مورد آزمایش قرار می‌گیرد تا این‌که در حالی بر زمین راه می‌رود که گناهی بر او نیست و صبرش گناهانش را پاک کرده است».^۱

۲- و از ابی سعید خدری رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «وَمَا أُعْطِيَ أَحَدٌ مِنْ عَطَاءٍ خَيْرٌ وَلَا أَوْسَعُ مِنَ الصَّبْرِ»؛ «بخششی بهتر و گسترده‌تر از صبر به کسی داده نشده است».^۲

۱- این حدیث را ترمذی روایت کرده و فرموده است حدیث صحیح می‌باشد.

۲- این حدیث را ترمذی روایت کرده است، ح ۱۹۷۴.

۳- ابو یحیی صهیب بن سنان رضی الله عنه در روایتی می گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: «عَجَبًا لِمَرْءٍ مُّؤْمِنٍ إِنْ أَمْرُهُ كُلُّهُ خَيْرٌ وَلَيْسَ ذَاكَ لِأَحَدٍ إِلَّا لِلْمُؤْمِنِ إِنْ أَصَابَتْهُ سَرَّاءٌ شَكَرَ فَكَانَ خَيْرًا لَهُ وَإِنْ أَصَابَتْهُ ضَرَّاءٌ صَبَرَ فَكَانَ خَيْرًا لَهُ»: «شگفتا از کار مؤمن، همه‌ی کارش خیر است، این ویژگی جز برای مؤمن حاصل نمی‌شود، اگر خوشی به او برسد شکر می‌کند که برایش خیر است و اگر سختی به او برسد بردباری می‌کند و این نیز برایش خیر است».^۱

۴- از عبدالله بن مغفل رضی الله عنه روایت شده که کی گوید پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، بِعَبْدٍ خَيْرًا عَجَّلَ لَهُ عُقُوبَةَ ذَنْبِهِ، وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ شَرًّا أَمْسَكَ عَنْهُ بِذَنْبِهِ، حَتَّى يُوَاقِفَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»: «هرگاه خداوند در حق بنده‌ای اراده‌ی خیری کند، کیفر او را در دنیا پیش می‌اندازد و اگر خداوند در حق بنده‌ای بدی خواهد از کیفر نمودن او به گناهش دست نگاه می‌دارد، تا بنده به تمام و کمال آن را در روز قیامت دریافت کند».^۲

۵- پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنْ عَظُمَ الْجَزَاءُ مَعَ عَظَمِ الْبَلَاءِ وَ إِنْ اللَّهُ إِذَا أَحَبَّ قَوْمًا إِبْتَلَاهُمْ فَمِنْ رَضَى فَلَهُ الرِّضَا وَمِنْ سَخَطَ فَلَهُ السَّخَطُ»: «بزرگی پاداش در بزرگی مصیبت است، اگر خداوند گروهی را دوست بدارد آنان را می‌آزماید، اگر کسی به آزمون خداوند خشنود باشد خداوند نیز از او خشنود خواهد بود و اگر کسی ناخشنود شود خداوند نیز از او ناخشنود می‌شود».^۳

۱- مسلم، ح ۲۹۹۹.

۲- این حدیث را ترمذی (۱۳۹۱) و حاکم از انس روایت کرده‌اند و طبرانی از عبدالله بن مغفل روایت کرده، سیوطی در الجامع الصغیر این حدیث را حسن دانسته است.

۳- این حدیث را ترمذی (۲۳۲۰) روایت کرده و حدیث را حسن دانسته است، باب ما جاء فی الصبر علی البلاء.

۶- از زیدبن اسامه بن زید حارثه رضی الله عنه روایت است که گفته است: دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کسی را پیش رسول الله فرستاد که فرزندم در حال احتضار است، نزد ما بیاید، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کسی را فرستاد که سلام بفرستد و بگوید: «لِلَّهِ تَعَالَى مَا أَخَذَ وَلَهُ مَا أُعْطِيَ، وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِأَجَلٍ مُّسَمًّى، فَمُرْهَا فَلْتَصْبِرْ وَلْتَحْتَسِبْ»؛ «برای خداست آنچه بازستاند و آنچه ببخشاید و هر چیزی نزد وی سرانجامی معین دارد، باید وی (مادرش) بردباری پیشه کند و خشنودی خدا را بجوید». دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باز کسی را فرستاد که او را قسم دهد که نزدش بیاید؛ آن حضرت برخاستند و سعد بن عباد و معاذبن جبل و ابی بن کعب و زید بن ثابت و مردان دیگری ایشان را همراهی نمودند، کودک را به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آوردند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را در آغوش گرفت، نفس کودک را به شدن می‌زد، ناگهان اشک از چشمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جاری شد. سعد پرسید: چیست رسول خدا، اشک می‌ریزید! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هَذِهِ رَحْمَةٌ جَعَلَهَا اللَّهُ تَعَالَى فِي قُلُوبِ عِبَادِهِ، وَإِنَّمَا يَرَحِمُ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ عِبَادِهِ الرُّحَمَاءَ»؛ «این رحمتی است که خداوند در دل بندگان قرار داده است، خداوند تنها بندگان رحم‌کننده‌اش را رحم می‌کند».^۱

۷- از ابو عبدالله خباب بن ارت رضی الله عنه روایت شده که گفت: به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شکایت کردیم، در حالی که او در سایه‌ی کعبه به بُرد^۲ خویش تکیه زده بود، گفتیم: آیا برای ما طلب یاری و پیروزی نمی‌کنید، آیا برای ما دعا نمی‌کنید؟ پیامبر فرمودند: «قَدْ كَانَ مَنْ قَبْلَكُمْ يُؤْخَذُ الرَّجُلُ فَيُحْفَرُ لَهُ فِي الْأَرْضِ فَيُجْعَلُ فِيهَا فَيُجَاءُ بِالْمُنْشَارِ فَيُوضَعُ عَلَى رَأْسِهِ فَيُجْعَلُ نِصْفَيْنِ وَيُمَشَّطُ بِأَمْشَاطِ الْحَدِيدِ مَا دُونَ لَحْمِهِ وَعَظْمِهِ فَمَا يَصُدُّهُ ذَلِكَ عَنْ دِينِهِ وَاللَّهِ لَيَتِمَّنَّ هَذَا الْأَمْرُ حَتَّى يَسِيرَ الرَّاكِبُ مِنْ صَنْعَاءَ إِلَى

۱- روایت بخاری و مسلم.

۲- برد: نوعی لباسی که پیامبر ص می‌پوشیدند.

حَضَرَمُوتَ لَا يَخَافُ إِلَّا اللَّهَ وَالذُّبَّ عَلَى غَنَمِهِ وَلَكِنَّكُمْ تَسْتَعْجِلُونَ: «پیش از شما مشکلات بیش‌تر بود، مرد مجاهد گرفته می‌شد، برایش گودی می‌کندند و او را در آن می‌گذاشتند. سپس راه می‌آوردند و بر سرش گذاشته می‌شد و سرش را به دو نیم می‌کردند و با شانه‌های آهنی بدنشان را شانه می‌کردند به طوری که به استخوان می‌رسید، با وجود این شکنجه‌ها او از دینش دست بر نمی‌داشت. به خدا سوگند حتماً خداوند این دین را به کمال خواهد رساند، طوری که مسافر از «صنعا» به «حضر موت» برود، جز از خدا و خطر گرگ بر گوسفندانش از چیزی دیگری نهراسد ولی شما عجله می‌کنید».^۱

۸- ابوهیره رضی الله عنه روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى، مَا لِعَبْدِي الْمُؤْمِنِ عِنْدِي جَزَاءٌ إِذَا قَبَضْتُ صَفِيَّهُ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا ثُمَّ احْتَسَبَهُ إِلَّا الْجَنَّةَ: «خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: هرگاه از بنده‌ام چیزی در دنیا که مورد علاقه‌اش است بازستانم و او صبر کند از جانب من پاداشی جز بهشت برایش مقرر نکنم».^۲

۹- از انس رضی الله عنه روایت است که گوید از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ قَالَ إِذَا ابْتَلَيْتُ عَبْدِي بِحَبِيبَتَيْهِ فَصَبَرَ عَوَّضْتُ مِنْهُمَا الْجَنَّةَ يُرِيدُ عَيْنِيهِ: «چون بنده‌ام را با گرفتن دو چشمانش بیازمایم و او صبر پیشه کند، در قبال (گرفتن) دو چشمانش بهشت را به او می‌دهم».^۳

۱۰- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «مَا يَزَالُ الْبَلَاءُ بِالْمُؤْمِنِ وَالْمُؤْمِنَةِ فِي نَفْسِهِ وَوَلَدِهِ وَمَالِهِ حَتَّى يَلْقَى اللَّهَ تَعَالَى وَمَا عَلَيْهِ خَطِيئَةٌ: «پیوسته مرد و زن مؤمن در جان و فرزند و مالش مورد آزمون قرار می‌گیرد، تا

۱- بخاری، ج ۲۱ ص ۲۶۹ ح ۶۴۳۰، و صحیح مسلم ح ۱۹۹ ج ۱ ص ۳۳۷.

۲- بخاری، ح ۵۹۴۴ باب العمل الذی یبتغی به وجه الله.

۳- بخاری: ح ۵۲۲۱ باب فضل من ذهب بصره.

روزی که خدا را ملاقات کنند (مرگشان فرا رسد) در حالی که گناهی بر او نیست (از گناه پاک شده است).^۱

۱۱- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «لَا يَمُوتُ لِأَحَدٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْوَلَدِ فَتَمَسَّهُ النَّارُ إِلَّا تَحِلَّةَ الْقَسَمِ». «مسلمانی که سه تا فرزند از دست دهد (و شکیبایی پیشه کند) آتش دوزخ به او نمی‌رسد مگر به مقدار گذر از پل صراط».^۲

۱۲- و از ابی سعید خدری رضی الله عنه روایت است که: زنی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا، مردان در محضر تو دانش می‌آموزند، روزی هم برای ما زنان تعیین بفرمایید که در آن روز خدمت تو آییم تا از آنچه خداوند به تو آموخته به ما بیاموزی. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «فَلَانِ رَوْزِ گِردِ هِمِ آید». ما گرد هم آمدیم. پیامبر به نزد آنان آمد و از آنچه خدا به او آموخته بود به آنان آموخت، سپس فرمود: «مَا مِنْكُنَّ امْرَأَةٌ تُقَدِّمُ ثَلَاثَةً مِنْ وَلَدِهَا إِلَّا كَانَ لَهَا حِجَابًا مِنَ النَّارِ». «از شما زنی نیست که سه فرزند را در راه خدا تقدیم کند، مگر این که آن‌ها مانع از رسیدن آتش به او می‌شوند». زنی گفت: دو فرزند چی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وَأَثْنَتَيْنِ»: «و دو تا فرزند نیز».^۳

۱۳- از زبیر بن عدی روایت است که گفت: به خدمت انس بن مالک آمدیم و از جور و ظلم حجاج شکایت کردیم، او گفت: «بردباری کنید، در حقیقت، در آینده

۱- روایت ترمذی (۲۳۹۹) و در مسند امام احمد (۷۸۵۹).

۲- بخاری، ح ۶۱۶۴، منظور از تحلة القسم، قسمتی که خدای تعالی خورده: «وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» [مریم: ۷۱]. منظور از وارد در این جا عبور از صراط است، صراط یکی است که بر بالای جهنم قرار دارد، خداوند ما را از آن نجات دهد.

۳- متفق علیه. بخاری ح ۶۷۶۶ مسلم ۴۷۶۸.

بدتر از این خواهد بود و این وضع تا دیدار پروردگارتان وجود دارد؛ این را از پیامبرتان ﷺ شنیده‌ام»^۱.

انواع ابتلاء و آزمایش

ابتلاء دو نوع است: ابتلاء بد و ابتلاء نیک. چنان‌که گذشت ابتلاء در بدی بیش‌تر است. مصداق ابتلاء بد در زندگی زیاد است، ولی برای نمونه مواردی را می‌آوریم: گاهی مؤمن با از دست دادن تمامی، یا قسمتی از اموال آزموده می‌شود، و گاهی هم با از دست دادن عزیزش، پدر و مادر، فرزند و برادری و یا خویشاوندی و ... و گاهی مردم با گفتار و رفتار خود، یا جنایتی که بر جان یا مال و یا خانواده و یا آبروی او صورت می‌گیرد آزموده می‌شود. دشمنانش تارهایی از تهمت و یاهوها در اطراف او می‌تند، و چیزی که وی از آن پاک و کاملاً به دور و بی‌اطلاع است به او نسبت می‌دهند.

ابن قدامه مقدسی گوید: «بالاترین مرتبه‌ی صبر، صبر بر آزار مردم است». گاهی انسان به فرد ستمگری آزموده می‌شود که هر از گاهی او را می‌ترساند و تهدیدش می‌کند و گاهی به وسیله‌ی فرزندان نافرمان و بد و یا به وسیله‌ی زن بدی که زندگی را بر او تلخ کرده و آرامش را از او گرفته مورد آزمایش قرار می‌گیرد، چنان‌که در زندگی نوح ﷺ زخ داد؛ وی به وسیله‌ی فرزند و همسر کافرش به سختی مورد امتحان قرار گرفت.

گاهی انسان به وسیله‌ی دوستان بدی که به جای راهنمایی به سوی کارهای شایسته او را به کردار بد می‌کشانند، آزمایش می‌شود. مفهوم حدیث پیامبر هم همین مطلب است، آن حضرت ﷺ می‌فرماید: «مَثَلُ الْجَلِيسِ الصَّالِحِ وَالسَّوِّءِ كَحَامِلِ الْمِسْكِ وَنَافِخِ الْكِيرِ فَحَامِلُ الْمِسْكِ إِمَّا أَنْ يُخْذِيكَ وَإِمَّا أَنْ تُبْتَاعَ مِنْهُ وَإِمَّا أَنْ تَجِدَ مِنْهُ رِيحًا طَيِّبَةً وَنَافِخُ الْكِيرِ إِمَّا أَنْ يُحْرِقَ ثِيَابَكَ وَإِمَّا أَنْ تَجِدَ رِيحًا خَبِيثَةً». «حکایت همنشین درستکار و همنشین بدکار مانند (همنشینی با) مشک و دم آهنگر است، دارنده‌ی مشک یا به تو می‌بخشد و یا از او

۱- روایت بخاری، ح ۶۹۴۱، باب لا یأتی زمان الا الذی بعده شر منه.

خرید می‌کنی و یا از او بوی خوش به تو می‌رسد، ولی دم آهنگری یا لباس را می‌سوزاند و یا بوی بد از آن می‌یابی».^۱

و گاهی آدمی به تنگدستی و نیازمندی به مردم آزموده می‌شود.

بنابراین دنیا پر از مصیبت‌ها و آزمون‌های سخت الهی است و آگاه و دانای به این راز هم‌دانده‌ی غیب و نهان‌هاست.

حقیقت صبر و بردباری

امام محمد غزالی رحمته الله می‌فرماید: بدان که بردباری پایه و اساس ایمان است، و مقام بزرگی از مقامات دین است، منزل بلندپایه‌ای از منازل پویندگان طریقت است. وی معتقد است که تمامی مقامات دین در سه امر نظام یافته است: معارف، احوال، اعمال.

معارف اصل است، و احوال از آن به دست می‌آید و اعمال از احوال حاصل می‌شود. معارف به خود درخت می‌ماند و احوال شاخه‌های آن و اعمال میوه‌ی آن، و این سه مقام به همین ترتیب در همه‌ی منازل سالکان درگاه ایزد وجود دارد. و نام ایمان گاهی مختص معارف است و گاهی هم بر همه‌ی مقامات اطلاق می‌شود. صبر کمال نمی‌گردد مگر زمانی که مسبوق به معرفت و قائم به حالی باشد. پس در حقیقت صبر عبارت است از معارف، و عمل چون میوه است که از آن به دست می‌آید. با مقایسه‌ی زندگی فرشتگان، انسان‌ها و جانوران این بحث روشن‌تر می‌شود. صبر ویژگی انسان است و در جانوران و فرشتگان زمینه‌ای ندارد. (البته با این تفاوت که) جانوران به خاطر نقص و کمبودهایی (که نسبت به انسان) دارند (از این ویژگی محرومند) ولی فرشتگان به خاطر کمال (خلقت‌شان) است که صبر برایشان مطرح نمی‌شود.

توضیح این‌که جانوران (صد در صد) زیر فرمان غریزه‌اند و شهوت بر آن‌ها مسلط شده و انگیزه و انگیزاننده‌ی آن‌ها برای هر حرکت و سکونی، غریزه‌ها هستند. (و از سوی

۱- بخاری ۵۱۰۸ باب المسک، مسلم ۴۷۶۲ باب استحباب مجالسة الصالحین.

دیگر) در وجود جانوران نیرویی نیست که در برابر غرایزشان ایستادگی کند و آن‌ها را از عمل باز دارد، که این (ایستادگی در برابر هوی و هوس و شهوت) را صبر بنامیم. فرشتگان نیز وجودشان اشتیاق محض پروردگار و درجات قرب کردگار است و خود منحصرأ وقف عبادت باری تعالی کرده‌اند و شهوتی در وجودشان نیست که در آن ایستادگی کنند، بنابراین نیازی به نیروی بازدارنده و سرکوبگر (به نام صبر) نیست که (شهوت) را سرکوب کنند و آنان را به سوی باری تعالی سوق دهد.

ولی انسان در کودکی مانند جانوران ناقص و سراسر وجودش آکنده از عشق به خوراک است که ضرورت ادامه‌ی زندگی وی است. بعد میل و علاقه به بازی پیدا می‌کند و پس از این‌ها شهوت جنسی در او پدیدار می‌شود و بدین ترتیب ... بنابراین در این مرحله نیرویی به نام صبر در انسان وجود ندارد، زیرا صبر عبارت است از صف‌آرایی و مقاومت دو سپاه در مقابل یکدیگر به خاطر برخورد منافع و مصالح و خواسته‌های دو طرف نبرد.

در کودک مانند حیوان تنها سپاه هوس وجود دارد با این تفاوت که خداوند آدمی را گرامی داشته و جایگاه و منزلت او را بلند کرد، وقتی انسان به کمال می‌رسد و بالغ می‌شود دو تا فرشته بر او گمارده می‌شود، یکی او را رهنمود می‌کند و دیگری به او نیرو می‌بخشد و با کمک این دو فرشته آدمی از حیوان متمایز می‌شود، و نیز خداوند دو ویژگی بزرگ به انسان اختصاص داده است: یکی شناخت آفریدگار بزرگ، و دیگری شناخت رسول خدا ﷺ و شناخت مصالحی که به سرانجام انسان‌ها تعلق دارد که همه‌ی این‌ها از فرشته‌ای که مسئولیت راهنمایی و آگاهی انسان را به عهده دارد صورت می‌پذیرد.^۱

۱- احیاء علوم غزالی ج ۴ ص ۶۲ و مختصر منهاج القاصرین، ابن قدامه مقدسی ص ۲۷۷.

اقسام صبر

انسان طبیعتاً در هیچ حالتی از صبر بی‌نیاز نیست، زیرا همه‌ی مشکلاتی که انسان در این زندگی با آن رو به روست از سه چیز خارج نیست:

بخش اول: چیزهایی که با طبیعت او سازگار است مثل سلامتی، ثروت، مقام، بسیاری بستگان و خویشان نزدیک، همراهان و سایر خوشی‌های دنیا، انسان در همه‌ی این‌ها به صبر نیازمند است و از این رو لازم است که به لذت‌ها و خوشی‌های دنیا دل نبندد، و اسیر لذت‌های دنیا نشود، حقوق خدای تعالی را رعایت کند، پیش از هر چیزی حقوقی که خداوند به عنوان تکلیف بر بدن انسان مقرر فرموده و حقوقی که به عنوان انفاق در مال او قرار داده است، و هرگاه انسان نفس خود را کنترل نکند و جلوی دل‌بستگی‌های دنیوی را نگیرد، به خود بزرگ‌بینی و تجاوز کشیده می‌شود:

﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ ﴿٦﴾ إِنَّ رَعَاهُ اسْتَغْفَى ﴿٧﴾﴾ [العلق: 6-7].

«حقاً که انسان طغیان می‌کند، همین که خود را بی‌نیاز ببیند».

برخی از عارفان گفته‌اند: مؤمن بر مصیبت صبر می‌کند، ولی بر عافیت و سلامتی جز صدیق کسی دیگر قادر به صبر نیست و عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه گوید: به سختی و مشکلات آزموده شدیم صبر کردیم و به آسایش و خوشی آزموده شدیم و صبر پیشه نکردیم، به همین دلیل خدای تعالی فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ ﴿٩﴾﴾ [المنافقون: 9].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اموالتان و فرزندان‌تان شما را از یاد خدا غافل نکند».

خدای تعالی فرموده‌اند:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ ﴿٢٨﴾﴾ [الأنفال: 28].

«و بدانید که مال‌هایتان و فرزندان‌تان [مایه‌ی] آزمایش است».

و فرموده‌اند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَأَحْذَرُوهُمْ ﴿١٤﴾﴾ [التغابن: 14].

«ای مؤمنان، برخی از همسران شما و برخی از فرزندان شما دشمن شما هستند، پس از آنها بترسید».

بخش دوم: آنچه موافق با میل و طبیعت آدمی نیست و این نوع خود سه قسمت است:

۱- یکی از آنها صبر برای انجام طاعات و عبادات است، در این نوع چون نفس انسان ذاتاً از بندگی و بنده بودن گریز دارد، لذا بنده برای به جا آوردن عبادت نیازمند به صبر است. برخی عبادت‌ها مثل نماز، انسان به خاطر کسالت و تنبلی از آن خوشش نمی‌آید و برخی مثل زکات به خاطر بخیلی و برخی هم به خاطر هر دو (بخیلی و تنبلی) از آن ناخوشایند است، مثل حج و جهاد در راه خدا. مؤمن برای فرمان‌بری از خدای تعالی در سه مرحله به صبر نیاز دارد:

۱- در حالتی که قصد عبادت دارد. صبر در این مرحله پشتوانه‌ی این است که بنده نیش را پاک گرداند و با اخلاص تمام عبادت را شروع کند و نگذارد خودنمایی و ریا آن را بیالاید.

۲- مرحله‌ی دوم در زمان گزاردن عبادت، در حالتی که مشغول به عبادت شده است. در هنگام عبادت لحظه‌ای از خدای تعالی غافل نگردد و از انجام دادن آداب و سنت‌های عبادت تنبلی نکند؛ یعنی تا وقتی که از عبادت فارغ نشده است به وسیله‌ی صبر از عواملی که باعث سستی و کاهلی می‌شوند خود را نگه دارد.

۳- مرحله‌ی سوم، پس از پایان پذیرفتن عبادت. حالت سوم یعنی فراغت از عمل. در این جا صبر این است که به خاطر جلوگیری از ریا و خودنمایی از اظهار و افشای عبادت و از هر چیزی که عمل او را باطل و تباه می‌کند خویشتن‌داری کند. کسی که بعد از صدقه دادن صبر پیشه نکرد و منت گذاشت و آزار رساند، آن خیر را باطل کرده است.

بخش سوم: چیزهایی مانند مصیبت‌ها که اختیاری نیست، مانند مرگ دوستان، نابودی ثروت، نابینایی، از بین رفتن سلامتی و مصیبت‌های دیگر. صبر بر این گونه مسائل بالاترین مقام صبر است، زیرا پشتوانه‌ی این صبر یقین است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «مَنْ يُرِدُ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُصَبِّ مِنْهُ»؛ «کسی که خداوند به او اراده‌ی خیر کند، او را به سختی می‌آزماید»^۱. نزدیک به این بخش از صبر، صبر در برابر مردم آزاری است.

اقسام صبر بر حسب قوت و ضعف:

امام بن قیم می‌فرماید: صبر بر سه قسمت است:^۲ یا صبر از معصیت است که مانع از ارتکاب معصیت می‌شود، و یا صبر بر طاعت است که با وجود آن عبادت گزارده می‌شود و یا صبر بر بلیت و صیبت است، که با وجود آن به درگاه خدا شکایت نمی‌برد. اگر در زندگی هر انسانی این سه چیز باشد، پس همیشه او نیازمند به صبر است.

اما ابن قیم معتقد است که صبر از معصیت از سبب‌های متعددی نشأت می‌گیرد:

- ۱- آگاهی انسان به زشت و پست بودن گناه و معصیت
- ۲- شرم از خدای سبحان
- ۳- ارج نهادن به نعمت‌ها و احسان خدای تعالی بر خویش
- ۴- ترس از خدا و بیم از عقوبت او
- ۵- محبت و عشق به خدای تعالی (و این از مهم‌ترین اسباب است).
- ۶- شرافت، پاکی و فضیلت نفس
- ۷- شناخت کامل به سرانجام بد گناه‌کار و زشتی پی‌آمد آن
- ۸- کاستن از آرزوها در دنیا و خود را مسافر دانستن.
- ۹- دوری کردن از زیاده‌روی در خوردن، آشامیدن و پوشش

۱- روایت بخاری و احمد.

۲- طریق الهجرتین.

۱۰- دهمین سبب که در بر گیرنده‌ی همه‌ی سبب‌های یاد شده است: درخت تنومند ایمان در قلب است، هر چه ایمان قوی‌تر باشد انسان کامل‌تر است، چنان‌که هر گاه ایمان ضعیف شود، صبر هم به همراه آن ضعیف می‌شود.

صبر بر اطاعت خدا نیز از شناخت این اسباب نشأت می‌گیرد و نیز از شناخت چیزهایی است که سرانجام پسندیده‌ای دارد، و از مهم‌ترین اسباب صبر برای فرمانبری خدا ایمان و محبت به خداوند است و هر چه انگیزه‌ی ایمان و محبت قوی‌تر باشد، پذیرش فرمانبری در انسان به همان نسبت بیش‌تر می‌شود.

امام غزالی می‌فرماید: انگیزه‌ی دینی نسبت به انگیزه‌ی خواهش‌های نفسانی سه حالت دارد:

حالت اول: سبب و انگیزه‌ی دینی بر انگیزه‌ی خواهش‌ها غالب شود، و قدرت مقاومت و برخورد برای خواهش‌های نفسانی نماند، و این حالت با استمرار بر صبر حاصل می‌شود، از این‌رو چنان‌که گفته شد، هر کس صبر کند پیروز می‌شود و کسانی که به این درجه می‌رسند بسیار اندک‌اند، و ایشان همان صدیقان مقربی هستند که خدای تعالی آنان را چنین وصف نموده‌اند:

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾ [فصلت: 30].

«در حقیقت آن کسانی که گفتند پروردگار ما خداست سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان فرود می‌آیند که نترسید و انده‌گین باشید و به بهشتی که وعده داده می‌شوید خوش باشید».

زیرا ایشان راه درست را پیمودند و به سوی راه راست رهنمود شدند با این وصف چون خواستار انگیزه‌ی دینی بودند درونشان آرامش یافت و مقصود خدای تعالی در این آیات، وصف این‌گونه افراد است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ﴿٢٧﴾ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ﴿٢٨﴾ فَأَدْخُلِي فِي عِبَادِي ﴿٢٩﴾ وَأَدْخُلِي جَنَّتِي ﴿٣٠﴾﴾ [الفجر: 27-30].

«آرام گیرنده، به سوی پروردگار خویش خوشنود و خدایسند بازگرد و در میان بندگان خاص. من و در بهشت من در آی.»

حالت دوم: انگیزه‌ی هوس و خواهش‌های نفسانی با انگیزه‌ی دین‌داری در افتد، و انگیزه دین‌داری مغلوب شود و فرو افتد، و شخص خویشتن را به لشکر شیطان بسپارد و با او مبارزه نکند و آن‌طور که شایسته است مقاومت نکند، و اینان غفلت‌زده‌گانند؛ بیش‌تر انسان‌ها از این گروه‌اند، ایشان شهوت‌شان بر آنان چیره شده و غلام حلقه به گوش شهوت و اسیر آن گشته‌اند و همه‌ی عوامل بدبختی آن‌ها را فرا گرفته، و درست همان کسانی‌اند که خداوند در موردشان می‌فرماید:

﴿وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدًى وَلَٰكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿١٣﴾﴾ [السجدة: ١٣].

«به هر انسانی هدایتش را می‌دادیم ولیکن من مقرر کردم که هر آینه دوزخ را از همه‌ی پریان و آدمیان پر کنم.»^۱

ایشان همان کسانی‌اند که آخرت را به زندگی دنیا معامله کردند، آخرت را به دنیا فروختند و نتیجه‌ی تجارتشان زیان و ضرر شد، و به سردمداران این‌ها گفته می‌شود:

﴿فَأَعْرِضْ عَنْ مَن تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿٢٩﴾ ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِّنَ الْعِلْمِ ﴿٣٠﴾﴾ [النجم: 29-30].

۱- خداوند در این آیه می‌فرماید: اگر می‌خواستیم می‌توانستیم مردم را در وضعیتی قرار دهیم که مجبور به هدایت شوند ولیکن حکمت ازلی چنین مقرر داشته که انسان‌ها مختار باشند، خداوند انسان را صاحب اراده و مکلف به تکالیف و مسؤول در برابر اعمال خود و قابل هدایت به وسیله‌ی پیامبران آفریده است. خداوند با توجه به روش بیش‌تر مردم، بدون شک جهنم را از آنان و پریان پر می‌کند. (مترجم)

«پس از کسی که از یاد ما روی گردان شده و خیر زندگی دنیا را نخواهد روی برتاب. این نهایت دانش آنان است».

این حالت نشان از یأس و ناامیدی و مغرور شدن به آرزوهاست، و این اوج حماقت و نادانی است. در فرمایش پیامبر اکرم ﷺ وارد است که: «الْكَيْسُ مَنْ دَانَ نَفْسَهُ وَعَمِلَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ وَالْعَاجِزُ مَنْ أَتْبَعَ نَفْسَهُ هَوَاهَا وَتَمَنَّى عَلَى اللَّهِ»: «دانا کسی است که خویشتن را از آلودگی‌ها پاک نمود و برای زندگی بعد از مرگ توشه برچید، و ناتوان کسی است که خواهش‌ها را بر خویشتن چیره نمود و آرزوهای طولانی بر خداوند نمود.^۱ حالت سوم: این که جنگ در میان‌شان دستخوش فراز و نشیب شود و بی‌نتیجه باشد. و گاهی هم انگیزه خواهش‌ها غالب آید، صاحب این نفس به کام رسیده و پیروز گشته به حساب نمی‌آید.

ایشان کسانی‌اند که:

﴿خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَىٰ اللَّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ﴾ [التوبة: ۱۰۲].

«کار نیک را با کاری دیگر که بد است درآمیخته‌اند، امید است که خداوند از آنان درگذرد، توبه آنان را بپذیرد».

این به اعتبار قوت و ضعف است و به اعتبار تعداد چیزی که از آن صبر می‌شود نیز سه حالت متصور است: یا مغلوب همه‌ی آن شهوت‌ها می‌شود و یا اصلاً مغلوب شهوت‌ها نمی‌شود و یا مغلوب قسمتی از آن شهوت‌ها می‌شود. و مقصود از آیه‌ی: ﴿خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا﴾ [التوبة: ۱۰۲] این نوع آخر است. یعنی «کسانی که مغلوب جزیی از شهوت‌ها شده‌اند». خدای تعالی کسانی را که مبارزه با شهوت‌ها را مطلقاً رها نموده‌اند به چهارپایان بلکه گمراه‌تر از آن‌ها تشبیه نموده است:

۱- این حدیث را ترمذی، حدیث ۲۳۸۳ ابن ماجه حدیث ۴۲۵۰ «باب ذکر الموت و الاستعداد له» و حاکم روایت کرده‌اند و سیوطی آن را صحیح دانسته است.

﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَمِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾ [الأعراف: ۱۷۹].

«آنان همانند چهارپایانند بلکه گمراه‌ترند».

چون که حیوان شناخت و قدرتی که بتواند با انگیزه‌ی شهوت مبارزه کند برایش آفریده نشده است، ولی خداوند این نعمت را به انسان بخشیده تا بتواند میان این و آن تشخیص دهد، و او آن قدرت را تعطیل کرد و به کار نبرد، یعنی در حقیقت کم کاری کرده و از حق روی گردانیده است و شاعر چه خوب گفته:

ولم أر في عيوب الناس عيباً كنقص القادرين على التمام

«در میان عیب‌های مردم چیزی را عیب نمی‌دانم جز عیب فرد توانای بر تمام و کمال که کار را ناقص انجام می‌دهد».

برخی از عارفان فرموده‌اند: اهل صبر و بردباری دارای سه مقام هستند:

- ۱- ترک نمودن شهوت، و این رتبه‌ی توبه‌کاران است.
- ۲- رضایت به قضا و قدر و این رتبه‌ی زاهدان است.
- ۳- محبت داشتن به چیزی که مولایش تقدیر می‌کند، و این رتبه‌ی صدیقان است.^۱

آداب صبر^۲

۱- به کار بستن صبر در اولین ضربه‌ی مصیبت. پیامبر ﷺ می‌فرمایند: «إِنَّمَا الصَّبْرُ عِنْدَ

الصَّدْمَةِ الْأُولَى»: «بردباری هنگام ضربه‌ی نخستین است».^۳

۲- گفتن «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»: «ما از آن خداییم و به سوی او باز می‌گردیم». دلیل

این مطلب حدیث ام سلمه همسر مطهر رسول اکرم ﷺ است که گذشت.

۱- ن. ک: احیاء علوم الدین، ۷۷/۴، ۷۶.

۲- ن. ک: مختصر منهاج القاصدين، ابن قدامه مقدسی.

۳- متفق علیه.

۳- خویشتن‌داری و نگه‌داشتن زبان و دیگر اندام (بی‌تابی نکردن)، ولی گریه کردن (بر اثر مصیبت وارده) جایز است. نکته‌سنجان و حکیمان گفته‌اند: «الجزع لا یرد الفأث ولکن یسر الشامت»: «بی‌تابی و ناشکیبایی از دست رفته را باز نمی‌گرداند، ولی بدخواه را خوشحال می‌کند».

۴- اثر مصیبت بر مصیبت‌زده ظاهر نشود، همان‌طور که ام سلمه، همسر ابی طلحه انجام دادند.

ثابت بنانی گوید: عبدالله بن مطرب درگذشت، مطرب با لباسی زیبا و در حالی که با روغن خود را خوشبو کرده بود به میان مردم آمد، مردم عصبانی شدند و گفتند: عبدالله می‌میرد و آن‌گاه تو با لباس زیبا و با خوش‌بویی بیرون می‌آیی؟ عبدالله گفت: آیا تسلیم مصیبت شوم، در حالی که خداوند سه امتیاز به من داده که هر کدام از آن‌ها نزد من از تمام دنیا بهتر است. خداوند بلندمرتبه فرموده است:

﴿الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ ﴿۱۵۶﴾ أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْتَخِرُونَ ﴿۱۵۷﴾ [البقرة: ۱۵۶-۱۵۷].

«و کسانی که چون مصیبتی به آن‌ها برسد گویند: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (ما از آن خداییم و به سوی او باز می‌گردیم)، بر آنان درودها و رحمتی از جانب پروردگارشان است و آنان خود راه یافتگانند».

اگر مصیبت قابل کتمان است بدان که پنهان نمودن آن از نعمت‌های نهفته‌ی خداست. علی بن ابی طالب علیه السلام می‌فرماید: «من إجلال الله ومعرفة حقه أن تشكو وجعك ولا تذكر مصيبتك»: «از نشانه‌های بزرگداشت خداوند شناخت و رعایت حقوق و رعایت حق وی است که از درد و رنجوری خویش شکایت نکنی و مصیبت خویش را ذکر نکنی».

مردی به امام احمد بن حنبل رحمه الله گوید: ای ابو عبدالله در چه حالی هستی، تو را چگونه می‌یابم، گفت: اگر به تو بگویم من خوبم و در سلامتی به سر می‌برم، تو را بس است و مجبورم مکن چیزی را که دوست ندارم بگویم.

شفیق بلخی گوید: کسی که مصیبت خود را به کسی جز خدا باز گوید و پیش دیگری شکوه کند، هرگز در دلش شیرینی نافرمانبری را نمی‌یابد.

حکیمان گویند: از گنجینه‌های نیکی، پنهان نمودن مصیبت‌هاست، انسان‌های فرهیخته به خاطر به دست آوردن اجر و پاداش، در وقت مصیبت اظهار خوش حالی می‌کنند.

آنچه در شکیبایی از آن کمک گرفته می‌شود^۱

تردیدی نیست - چنان‌که می‌گویند - شکیبایی تلخ و دشوار است، ولی به یاری خداوند دستیابی به آن ناممکن نیست و با دانش و کردار خالصانه می‌توان آن را به دست آورد. خدایی که درد آفرید درمان هم فرو فرستاده است. خداوند به همه‌ی بیماری‌های دل‌ها آگاه است، و هر بیماری احتیاج به دانش و عمل مناسب خود دارد و بی‌شک درمان هر درد با توجه به علت آن تفاوت می‌کند، به عنوان مثال: هرگاه شهوت غریزه‌ی جنسی طوری بر انسان فشار آورد که وی توان مقابله با آن را از دست بدهد و نتواند شرمگاه، چشم و دل خویش را کنترل کند و نیاز به صبر پیدا کند، درمان این بیماری به سه چیز است:

اول: روزه‌داری مستمر و پرخوری نکردن در هنگام افطار.

دوم: جدا شدن از وسایلی که غریزه را تحریک می‌کند، و تحریک شهوت به وسیله‌ی نگاه مستمر با چشم و سپس نگاه با دل است؛ و این دل است که شهوت را به حرکت می‌آورد. داروی آن پرهیز از نگاه به زیبارویان تحریک‌آمیز، است، زیرا چنان‌که در حدیث

۱- ن. ک: مختصر منهاج القاصدین، ابن قدامه مقدسی.

آمده است: نگاه بر نامحرم تیز زهرآلود شیطانی است، و این جز با فروهشتن چشم و فرار از وسایل شهوت‌انگیز امکان ندارد.

سوم: تسلی بخشیدن و آرام نمودن نفس به وسیله‌ی حلال که با ازدواج میسر است و پرهیز از آنچه که حرام است و با ارضای شهوت از راه حلال به وی کمک می‌کند که در حرام نیفتد و ای با تلاش و عادت دادن نفس ممکن است، زیرا انسان هر وقت بخواهد می‌تواند با هوس‌ها به مخالفت پردازد و با آن مبارزه کند و حتماً پیروز و سربلند می‌شود. تردیدی نیست که سخت‌ترین انواع شکیبایی مبارزه با خواهش‌های نفسانی و بازداشتن اندرون از وسوسه‌هاست، و این مبارزه برای کسی که بیکار و گوشه‌گیر باشند سخت‌تر و دشوارتر است، زیرا وسوسه‌ها به استمرار او را این سو و آن سو می‌کشاند و این درمانی جز جدا شدن از دل‌بستگی‌ها و تنها یک اندیشه در خود جای دادن ندارد، و آن هم اندیشیدن در ملکوت آسمان‌ها و زمین و اندیشه در شگفتی‌های آفرینش خداوند بلندمرتبه تا این که آن اندیشه دلش را تسخیر کند، در این صورت است که وسوسه‌های شیطانی از او دور می‌شود و اگر این هم کارساز نبود، دائماً مشغول ذکر و ورد و صلوات شود، ولی این مشروط است بر این که دل را حاضر بدارد، یعنی آنچه بر ما لازم است آماده کردن محل نزول رحمت خداوند است تا که خداوند رحمت خویش را بر دل‌های ما فرو فرستد. هم‌چون کسی که زمین را با پاک نمودن علف‌ها و گیاهان هرزه آن را آماده می‌سازد و در آن بذر می‌پاشد، ولی همه‌ی این کارها اگر بارانی نبارد سودمند نیست، و بدیهی است که فقط خداوند از (زمان و مکان) نزول باران آگاه است.

پس آنچه بر بنده لازم است، این که دل را از شهوت‌های هرزه پاک می‌نماید، سپس بذر اراده و اخلاص را در آن می‌کارد و آن‌گاه آن را در معرض وزیدن باد رحمت خداوند قرار می‌دهد، همان‌طوری که با به انتظار نشستن و فرود آمدن باران در فصل بهار قوت می‌گیرد، نزول رحمت خداوند بر دل‌ها هم زمان شریف خاصی دارد و آن هم زمانی که همت‌ها یک جا شود و دل شور و شوق داشته باشد مثل روز عرفه، روز جمعه،

ماه مبارک رمضان و وقت‌های مبارک دیگر، زیرا این همت‌ها و نفس‌های پاک و بی‌شائبه است که رحمت خداوند را فرود می‌آورد.^۱

نقش و جایگاه صبر در ایمان

امام محمد غزالی رحمته می‌فرماید: آیات صبر در قرآن در هفتاد و چند جای آمده است و ابن قیم در کتاب خود «مدارج السالکین» از امام احمد نقل می‌کند، مجموع آیاتی که دربرگیرنده‌ی معنی صبر است به ۹۰ آیه می‌رسد، و این بیانگر اهمیت صبر در قرآن و نقش بزرگ آن در ایمان است، چرا این‌گونه نباشد! حال آن که این راه پیامبران نستوه است:

﴿فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنْ نَّهَارٍ بَلَّغَ فَبَلَّغْ فَهَلْ يَهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ﴾ [الأحقاف: 35].

«پس صبر کن همان‌گونه که پیامبران اولوالعزم صبر کردند، و برای آنان در [نزول عذاب] شتاب مکن، روزی که آنان آنچه را که وعده داده می‌شوند ببینند، گویی فقط ساعتی از یک روز [در دنیا] درنگ داشتند؛ [این قرآن] ابلاغی است برای همه؛ پس آیا جز مردم نافرمان هلاک می‌شوند».

آری! صبر بر آنان و همه‌ی کسانی که خداوند آن‌ها را به سوی بندگان خود فرو فرستاده واجب و لازم است و از لوازم رسالت و از شرایط آن است.

امام ابن قیم معتقد است که صبر نصف دین است؛ یعنی ایمان دو تا نصف است، یک نصف صبر است و نصف دیگر شکر. خداوند بلندمرتبه می‌فرماید:

﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾ [ابراهیم: 5].

«بی‌شک در این (یادآوری) نشانه‌هایی است برای هر شکیبایی سپاسگذار».

۱- ن. ک: مختصر منهاج القاصدين، ابن قدامه مقدسی

پیامبر ﷺ می‌فرمایند: «والذی نفسی بیده لا یقضى الله للمؤمن من قضاء إلا کان خیراً له، إن أصابته سراء، شکر، فکان خیراً له وإن أصابته ضراء، صبر، فکان خیراً له، و لیس ذلک إلا للمؤمن»: «سوگند به کسی که جانم در دست اوست، خداوند برای مؤمن حکمی نمی‌کند مگر این که برای او خیر و خوب باشد، اگر خوشی به او برسد شکر می‌کند که برایش خیر است و اگر سختی به او برسد بردباری می‌کند و (این نیز) برایش خیر است، این (ویژگی) جز برای مؤمن برای کسی دیگر نیست».

لذا همه‌ی منازل ایمان از یک سو میان صبر و شکر است، و از سوی دیگر انسان همیشه یا در نعمت است و یا در مصیبت، پس اگر در نعمت به سر برد لازمه‌ی او شکر و صبر است.

(بله بر او شکر لازم است) زیرا شکر قید و ثبات و عهده‌دار فزونی نعمت است، و بر او صبر لازم است، زیرا از یک سو باید از وسایلی که نعمت را نابود می‌کند خوشتن‌داری کند و برای نگهداری نعمت نیز باید با شکیبایی وسایلی را مهیا کند، لذا هم شکر لازمه‌ی صبر است و هم صبر لازمه‌ی شکر، هیچ‌کدام بدون دیگری تکمیل نمی‌شود، هرگاه یکی نباشد دیگری هم نیست.

هم‌چنین اگر به انسان مصیبتی رسد، صبر و شکر بر وی لازم است.

صبر در برابر مصیبت که مشخص است (نیازی به توضیح ندارد) ولی شکر در مقابل مصیبت به خاطر حقوق خدا در این مصیبت است، خداوند بلندمرتبه در مصیبت‌ها به مانند نعمت‌ها بر بندگان خود حقوقی دارد.

و نیز امام محمد غزالی رحمته الله با استدلال به این حدیث، صبر را نصف ایمان می‌داند: «الصَّبْرُ نِصْفُ الْإِيمَانِ، وَالْيَقِينُ الْإِيمَانُ كُلُّهُ»^۱ و حدیث دیگر است که می‌فرماید: «الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ»: «صبر برای ایمان به منزله‌ی سر برای بدن است».^۲

غزالی بر گفتار خود چنین دلیل و برهان می‌آورد که: صبر به دو اعتبار و به مقتضای دو اطلاق نصف ایمان است. اعتبار اول: این که بر تمامی تصدیق‌ها و اعمال اطلاق می‌شود.

پس ایمان دو رکن دارد: یکی یقین است و دیگری صبر. و مراد از یقین، شناخت‌های قطعی و مسلمی که از طریق هدایت خداوند به اصول دین برای انسان دست می‌دهد. و صبر عبارت است از عمل به مقتضای آن یقین. با این توضیح که بندگان (شایسته‌ی خدا) از طریق یقین آگاه می‌شوند که گناه زیان‌آور است و فرمانبرداری خدا سودمند. پرهیز از معصیت و مواظبت بر طاعت جز به کمک صبر امکان ندارد. یعنی در این جا صبر عبارت است از بکارگیری انگیزه‌ی دینی و تقویت آن جهت پیروزی بر انگیزه‌ی هوس و تنبلی. به همین دلیل پیامبر صلی الله علیه و آله صبر و یقین را در کنار هم آورده و فرموده‌اند: «مَنْ أَقْلَ مَا أُوتِيتُمُ الْيَقِينَ وَ عَزِيمَةُ الصَّبْرِ»: «از کم‌ترین چیزی که به شما داده‌اند یقین و عزیمت صبر است».^۳

اعتبار دوم: (امام غزالی گوید: همان‌گونه که ایمان بر باور قلبی و کردار حاصل از آن اطلاق می‌شود) به آن حالات روانی انسان، که زمینه‌ساز کردار انسان است نیز ایمان گفته می‌شود. به این ترتیب هر آنچه در زندگی انسان مطرح است به دو دسته تقسیم می‌شود:

۱- طبرانی آن را روایت کرده است، و بیهقی در سنن از ابن مسعود روایت کرده و سیوطی در جامع الصغیر گوید: این حدیث ضعیف است.

۲- بیهقی در شعب ایمان و دیلمی در مسند فردوس آن را از انس روایت کرده و سیوطی در جامع الصغیر آن را ضعیف دانسته است.

۳- این حدیث در احیاء العلوم غزالی باب (بیان کون الصبر نصف الإيمان) آمده است.

- ۱- آنچه برای دنیا و آخرت انسان سودمند است.
 - ۲- چیزهایی که برای دنیا و آخرت انسان زیان‌آور است. واکنش منفی روانی انسان به آنچه که برای دنیا و آخرتش زیان‌آور است صبر است و واکنش مثبت روانی انسان به آنچه که برای دنیا و آخرتش سودمند است، شکر است.
- بنابراین همان‌طور که گفتیم یقین یکی از دو نیمه‌ی ایمان است، (ایمان = صبر + شکر). شکر هم یکی از دو نیمه‌ی ایمان است (ایمان = صبر + شکر) بر همین اساس است که ابن مسعود رضی الله عنه گفته است: «الْإِيمَانُ نِصْفَانِ: فَنِصْفٌ فِي الصَّبْرِ وَنِصْفٌ فِي الشُّكْرِ». بعضی این سخن را به رسول اکرم صلی الله علیه و آله نسبت می‌دهند.
- (امام غزالی می‌فرماید) و از آن‌جا که صبر عبارت است از استقامت و مقاومت انگیزه‌ی شهوت در برابر انگیزه‌ی نفسانی، و انگیزه‌ی نفسانی نیز بر دو قسم است: انگیزه‌ی شهوت و انگیزه‌ی غضب، که شهوت عبارت است از کشش مثبت به خواستنی‌ها و غضب عبارت است از کشش منفی انسان نسبت به ناسازگاری‌ها، و روزه، صبر در برابر شهوت است و بس نه غضب.
- از همین دیدگاه است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «الصَّوْمُ نِصْفُ الصَّبْرِ»: «روزه یک نیمه‌ی صبر است».^۱ زیرا کمال صبر این است که از تمامی انگیزه‌های شهوت و انگیزه‌ی خشم صبر کند، که روزه با این اعتبار ربع (یک چهارم) ایمان است، و هم‌چنین آموزه‌های آیین اسلام و حدود و احوال و نسبت آن با ایمان را باید به دقت فهمید، و اصل در آن، شناخت درهای بسیار ایمان است، زیرا واژه‌ای ایمان بر صورت‌های گوناگون اطلاق می‌شود.^۲

۱- ابن ماجه آن را به لفظ (الصيام نصف الصبر) از ابو هريره روايت کرده است. و سیوطی آن را صحیح دانسته است.

۲- ن. ک: إحياء العلوم الدین.

نمونه‌هایی از امتحان و ابتلاء برخی از پیامبران و فرستادگان

بدان که پیامبران و فرستاده‌شدگان خدا بیش‌ترین کسانی‌اند که آزمایش شده‌اند، چنان‌که قبلاً اشاره شد صبر به نسبت پیامبران واجب است، خداوند بلندمرتبه می‌فرماید:

﴿فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ﴾ [الأحقاف: 35].

«صبر کن چنان‌که پیامبران نستوه صبر کردند».

پیامبران اولوالعزم بنا بر راجح‌ترین اقوال عبارتند از: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی علیهم‌السلام و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم درود و رحمت خدا بر همه‌ی آنان باد.

از پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پرسیده شد که کدامین مردم بیش‌تر مورد آزمایش و امتحان قرار گرفته‌اند؟ فرمودند: «پیامبران، سپس صالحان، سپس هر که از مردم در کمال به آن‌ها شبیه‌تر و نزدیک‌تر است و به همین ترتیب، پس هر کسی (به مقدار درک و فهمش) از دین مورد امتحان قرار می‌گیرد، اگر شخصی در دین‌داری با صلاب باشد بر آزمایش وی افزوده می‌شود و اگر (فهم و درک) شخصی از دین ضعیف باشد، از مقدار ابتلاء و امتحان وی کاسته می‌شود، و تا زمانی که بنده بر زمین راه می‌رود (و در قید حیات است) مورد آزمایش و امتحان است، اگر چه گناهی هم مرتکب نشده باشد».^۱

و این از فضل و بزرگداشت خداوند برای بندگان مؤمنش می‌باشد، پس ستایش خداوندی را سزد که پروردگار جهانیان است.

پیامبر نوح علیه السلام

خداوند نوح علیه‌السلام را به وسیله‌ی مردمی خیره‌سر و یک‌دنده مورد آزمایش قرار داد. با این که نوح به استمرار آنها را دعوت و نصیحت می‌نمود، دعوتش را قبول نمی‌کردند. نوح نهصد و پنجاه سال در میان قومش بود و در این مدت آن‌ها را به پرستش خدای یکتا فرا می‌خواند، شب و روز، در پنهانی و آشکار آنان را به یکتاپرستی دعوت می‌کرد:

۱- این حدیث را ترمذی روایت کرده و فرموده است حدیث صحیح می‌باشد.

﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا ﴿٥﴾ فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا ﴿٦﴾ وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصْوَابَهُمْ فِي عَادَاتِهِمْ وَاسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا ﴿٧﴾﴾ [النوح: ۵-۷].

«[نوح] گفت: پروردگارا! در حقیقت من قوم خویش را شب و روز (به یکتاپرستی دعوت نمودم، ولی دعوت من جز گریزشان نیفزود، و هرگاه من آنان را دعوت کردم تا آنها را بیامرزی (سر) انگشتان خود را در گوش‌های خود قرار می‌دادند و جامه‌های خویش را به خود در پیچیدند و (بر کفر) پا می‌فشردند و سخت کبر ورزیدند».

نوح علیه السلام در برابر آزار و اذیت آنها پایداری نمود و صبوری پیشه کرد. گاهی دعوتش با تشویق همراه بود و گاهی با بیم دادن ولی آنها به سرکشی و لجابت و پرسش‌بته‌ها ادامه دادند. آنان برای نوح مرتب دشمن‌تراشی می‌کردند، از شأن او و پیروانش می‌کاستند و آنان را تهدید به سنگ‌سار و بیرون راندن از شهر و دیارشان می‌نمودند، و در این امر زیاده‌روی کردند:

﴿قَالَ أَلَمْأَلُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرُكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٦٠﴾ قَالَ يَقَوْمُ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦١﴾﴾ [الأعراف: ۶۰-۶۱].

«اشراف قومش گفتند: هر آینه ما تو را در گمراهی آشکار می‌بینیم، گفت: ای قوم من هیچ گمراهی با من نیست بلکه من پیامبری از جانب پروردگار جهانیانم».

وی برای دعوت (مردم به پیروی از فرمان خدا) علی‌رغم توهین‌ها و ناسزاها و ریش‌خندها و بیم و ترس که ایجاد می‌کردند، پایداری نمود و مبارزه کرد، و چون دانست که در آنها خیری نیست (و دعوتش اثرگذار نیست) دستانش را به سوی مولایش (خداوند بلندمرتبه) بلند کرد و تقاضا نمود که گشایشی بر خود و مؤمنان نماید. خداوند این موضوع را چنین بیان می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ نَادَيْنَا نُوحَ فَلَئِنْ غَفَرْنَا لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ لَجَنَّتْ بِأَعْيُنِنَا فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمُ تُكْفِرُونَ﴾ (۷۵) وَتَحْيَيْنَهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ﴿۷۶﴾ وَجَعَلْنَا دُرِّيَّتَهُ هُمْ الْبَاقِينَ ﴿۷۷﴾ وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ﴿۷۸﴾ سَلَّمَ عَلَى نُوحٍ فِي الْعِلْمِينَ ﴿۷۹﴾ إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿۸۰﴾ [الصافات: ۷۵ - ۸۰].

«هر آینه نوح ما را آواز داد و چه نیک اجابت کننده بودیم و او و کسانش را از اندوه بزرگ رهانیدیم، و تنها نسل او را باقی گذاشتیم، و در میان آیندگان (آوازه‌ی نیک) وی را بر جای گذاشتیم، سلام بر نوح در میان جهانیان، هر آینه ما این‌گونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم».

نوح علیه السلام به سه وسیله مورد آزمایش و امتحان قرار گرفت:

۱. بی‌نهایت به قوم سرکش خود مبتلا شد، نهصد و پنجاه سال آن‌ها را دعوت نمود، ولی جز اندکی کسی همراه وی (مؤمن) نشد و بقیه‌ی مردم بر لجاجت و گمراهی و پرستش غیر خدا ماندند و به این هم اکتفا نمودند بلکه چنان‌که گذشت سخت‌ترین آزارها را به او رساندند و بدترین اهانت‌ها در حق وی روا داشتند.
۲. در مورد جگر گوشه‌اش و نزدیک‌ترین مردم به او، یعنی فرزندش، مورد آزمایش قرار گرفت، زیرا فرزند نوح دعوت پدر را قبول نکرد و بر لجاجت و انکارش ماند و بر کفر نیز مرد. خداوند این مسأله را چنین بازگو می‌کند:

﴿وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَكَمِينَ﴾ (۹۱) قَالَ يَنْتُوخُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿۹۲﴾ [هود: ۴۵ - ۴۶].

«و نوح پروردگار خود را ندا داد و گفت: پروردگارا! پسر من از اهل من است و هر آینه وعده‌ی تو راست است و تو بهترین داورانی، فرمود: نوح، او در واقع از اهل تو نیست، او دارای عملی ناشایسته است، پس چیزی که بدان علم نداری از من مخواه، من تو را اندرز می‌دهم که مبدا از جاهلان باشی».

فرزند نوح علیه السلام از جمله غرق‌شدگان شد و سرانجام کارش خسران و زیان شد.

۳. نوح به وسیله‌ی همسر کافرش مورد امتحان و آزمایش قرار گرفت، زن نوح با توجه به این که نوح مکرراً او را نصیحت می‌کرد بر آیین قومش با کفر از این دنیا رفت، خداوند بلندمرتبه این قضیه را چنین بازگو می‌نماید:

﴿صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا أَمْرَاتِ نُوحٍ وَأَمْرَاتِ لُوطٍ ۖ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِّنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ﴾ [التحریم: ۱۰].

«خداوند برای کسانی که کافر شده‌اند مثال زن نوح و زن لوط زده است، آن دو همسر دو تا از بندگان شایسته‌ی ما بوده‌اند که به آنان (به سبب کفر و سرپیچی از فرمانشان) خیانت نموده‌اند و کاری از دست [شوهران] آن‌ها در برابر خدا ساخته نبود، و گفته شد: با داخل شوندگان داخل آتش شوید».

معنی ﴿فَخَانَتَاهُمَا﴾ به اجماع مفسران آن دو با کفر ورزیدن و سرپیچی از فرمان شوهر، خیانت نموده‌اند و نه این که مرتکب عمل زشت زنا شده باشند و هرگز ثابت نشده که زن پیامبری مرتکب عمل فاحشه شده باشد.^۱

ابراهیم علیه السلام

ابراهیم علیه السلام در آغاز پدر و قوم خویش را که بت می‌پرستیدند (به یکتاپرستی) دعوت نمود. خداوند بلندمرتبه می‌فرماید:

﴿وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ ۚ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَّبِيًّا ۚ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَأْتُبِتْ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا ۚ يَأْتُبِتْ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا ۚ يَأْتُبِتْ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ ۚ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا﴾ [مریم: ۴۱ - ۴۴].

۱- ن. ک: فتح القدیر، شوکانی.

«به یادآور در این کتاب ابراهیم را، در حقیقت او صدیق و نبی بود، چون به پدرش گفت: ای پدر چرا چیزی را که نه می‌شنود و نه می‌بیند و هیچ فایده‌ای هم برایت ندارد عبادت می‌کنی، پدرم در حقیقت دانشی (از جانب پروردگار) به من رسیده که به تو نرسیده، پس از من پیروی کن تا تو را به راه راست رهنمود کنم. ای پدرم، شیطان را پرستش مکن، زیرا که شیطان نافرمان خدای رحمان است».

ابراهیم علیه السلام در دعوت خود به یکتاپرستی، شکیبایی نمود و در شهر بابل عراق به مبارزه‌ی خود استمرار بخشید و با بهترین شیوه با آنان به بحث و مناقشه پرداخت:

﴿إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ ﴿٧٠﴾ قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَظَلُّ لَهَا عَكِفِينَ ﴿٧١﴾ قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُم إِذْ تَدْعُونَ ﴿٧٢﴾ أَوْ يَنْفَعُونَكُم أَوْ يَضُرُّونَ ﴿٧٣﴾ قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ ﴿٧٤﴾﴾ [الشعراء: 70-74].

«آن‌گاه که به پدر خود و قومش گفت: چه می‌پرستید؟ گفتند: بتانی را می‌پرستیم و همواره ملازم آن‌هاییم. گفت: آیا وقتی دعا می‌کنید از شما می‌شنوند؟ یا به شما سود یا زیان می‌رسانند؟ گفتند: [نه] بلکه پدران خود را یافتیم که چنین می‌کردند».

چون آنان دعوت را نپذیرفتند و ابراهیم راه چاره‌ای نداشت به سراغ خدایانشان رفت و در غیاب قوم بت‌ها را شکست، وقتی بازگشتند و بت‌ها را شکسته دیدند تصمیم گرفتند ابراهیم را بسوزانند:

﴿قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْيَانًا فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ ﴿٩٧﴾﴾ [الصافات: 97].

«گفتند: برایش خانه‌ی از آتش بسازید و او را در آتش اندازید».

از این‌جا آزمایش و ابتلاء ابراهیم آغاز شد و مصیبت آشکار بر وی فرود آمد. قومش بعد از جمع‌آوری هیزم و برافروختن آتش دستان ابراهیم را بستند و او را در منجنیق گذاشتند و در آتش انداختند، در این هنگام ابراهیم علیه السلام این دعا را می‌خواند: «لا إله إلا أنت سبحانك رب العالمین، لك الحمد ولك الملك لا شريك لك»: «پروردگارا، معبودی

به حق جز تو نیست، تو پاک و منزهی و تو سزاوار ستایش و فرمان‌روایی هستی و تو شریکی نداری». خداوند به آتش فرمان می‌دهد:

﴿قُلْنَا يَنَّاوَرُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾ [الأنبياء: 69].

«ای آتش! برای ابراهیم سرد و ایمنی بخش باش».

این اولین آزمایش ابراهیم بود که قوم وی دعوتش را نپذیرفتند و آزمایش دوم به آتش انداختنش بود. سپس از عراق به شام (حران) رفت، در شام مردم ستاره‌ها را می‌پرستیدند، ابراهیم آن‌ها را به پرستش خداوند بلندمرتبه فرا خواند، و به خدایان دروغین آن‌ها توجه نکرد، ولی کسی دعوت او را نپذیرفت و این سومین آزمایش ابراهیم است. آن‌گاه ابراهیم از شام به مصر رفت، شاه مصر شنیده بود که مردی به آن‌جا آمده و زنی از زیباترین زنان همراه اوست. شاه ابراهیم و همسرش را خواست و آن‌ها به دربار شاه رفتند. شاه از ابراهیم پرسید: این زن کیست؟ ابراهیم گفت: خواهرم و منظور خواهر ایمانی است.

در حدیث آمده است: «لَمْ يَكْذِبْ إِبْرَاهِيمُ إِلَّا ثَلَاثَ كَذِبَاتٍ: قَوْلُهُ حِينَ دُعِيَ إِلَى آلِهَتِهِمْ: ﴿إِنِّي سَقِيمٌ﴾ (۸۹) وَقَوْلُهُ: ﴿فَعَلَهُ وَكَبُرُهُمْ هَذَا﴾ وَقَوْلُهُ لِسَارَةَ إِنَّهَا أُخْتِي: ۱ «ابراهیم جز این سه مورد هرگز دروغ نگفته است:

۱- چون قومش او را به خدایان خود دعوت نمودند، گفت: من بیمارم.

۲- وقتی بت‌ها را شکست، گفت: بت بزرگ آن‌ها را شکسته است.

۳- وقتی پادشاه از او در مورد ساره پرسید گفت: او خواهر من است».

بدین وسیله خداوند او و همسرش را از نیت بد شاه مصر نجات داد.

سپس ابراهیم علیه السلام به شام برگشت و در منطقه‌ی تیمن که سرزمین مقدس است مستقر شد. در این سفر هاجر قبطی مصری مادر اسماعیل کنیز ساره، به همراه ابراهیم علیه السلام بود. ساره بچه‌دار نمی‌شد، از ابراهیم علیه السلام خواست با هاجر هم‌بستر شود، ازدواج صورت

۱- روایت بخاری مسلم و ابو داوود.

گرفت و نتیجه این شد که اسماعیل علیه السلام از او به دنیا آمد. وقتی هاجر بچه‌دار شد غیرت ساره به جوش آمد و از ابراهیم علیه السلام درخواست نمود که هاجر را از او دور کند. به فرمان خداوند ابراهیم هاجر و فرزندش اسماعیل را به مکه برد، و این پنجمین آزمایش ابراهیم علیه السلام است، و این (جایجایی از شام به مکه) آزمایشی برای مادر اسماعیل نیز بود، زیرا ابراهیم علیه السلام وی را در سرزمینی رها نمود که با آن آشنایی نداشت، و فاقد آب و غذا بود. (پس از این که هاجر دانست ابراهیم او و فرزندش را در این سرزمین رها می‌کند) از او پرسید: این فرمان خداست یا نظر خودت است، ابراهیم گفت: فرمان خداست. هاجر گفت: در این صورت خداوند بلندمرتبه ما را نابود نمی‌گرداند. (پس از گذشت سالیان بسیار، اسماعیل رشد می‌کند و بالغ می‌شود)، ابراهیم علیه السلام در خواب می‌بیند که اسماعیل را ذبح می‌کند و خواب پیامبران نیز وحی است. خداوند بلندمرتبه می‌فرماید:

﴿إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ ۝ وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ ۝﴾ [الصافات: 106-107].

«یقیناً این همان امتحان آشکار است، که ما قربانی بزرگی را فدی‌ه‌ی او نمودیم».

و این ششمین امتحان نسبت به ابراهیم علیه السلام است، چنان‌که آزمایشی برای اسماعیل نیز می‌باشد و این آزمایش در حقیقت در نهایت دشواری است، چگونه پدر فرزند و جگر گوشه‌اش را با دست خود قربانی کند، وانگهی چگونه فرزند بدون تردید و بی‌درنگ برای قربانی شدن گردن می‌نهد. ولی این فرمان خداوند بلندمرتبه است، امتحان از اوست به ناچار باید فرمان وی را پذیرفت و اجرا نمود.

یوسف و یعقوب علیهما السلام

اولین امتحان یوسف و یعقوب (در این آیات ذکر شده) است:

﴿إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ ۝ قَالَ يَبْنَئُ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا ۖ إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ۝ وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ ۖ

عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِن قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٦﴾ [یوسف: 4-6].

«به یاد آور (ای بزرگوار پیامبر) آن‌گاه که یوسف به پدرش گفت: ای پدرم در حقیقت من یازده ستاره، ماه و خورشید را (در خواب) دیده‌ام، من آن‌ها را دیده‌ام که برایم سجده می‌کنند (سجده‌کنانند). گفت: فرزندم خوابت را برای برادرانت بازگو نکن که آنان در مورد تو اندیشه‌ای می‌کنند، در حقیقت شیطان نسبت به انسان دشمن آشکار است. و این چنین پروردگارت تو را برمی‌گزیند و به تو تفسیر سخن‌ها (تعبیر خواب) می‌آموزد و بر تو و بر خاندان یعقوب نعمت را کامل می‌کند، همان‌طور که قبلاً بر دو پدرت ابراهیم و اسحاق تکمیل نمود. به درستی که پروردگارت دانای کاردان است».

مفسران می‌گویند: یوسف علیه السلام این خواب را در خردسالی پیش از رسیدن به سن بلوغ دیده است و این یازده ستاره برادرانش هستند و خورشید و مهتاب پدر و مادرش، که آن‌ها را سجده‌کنان دیده است، و چون بیدار شد خواب را برای پدرش بازگو کرد. پدرش دانست که او به جایگاه والا و بزرگی در دنیا و آخرت خواهد رسید، از این رو از او خواست که خوابش را برای کسی بازگو نکند، مبادا برادرانش از ماجرا باخبر شوند و از روی حسادت به نابودی او بیندیشند.

زمان تزویر برادران یوسف فرا می‌رسد:

﴿إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا نَحْنُ غُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٨﴾ أَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِن بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ ﴿٩﴾ قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِن كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ﴿١٠﴾﴾ [یوسف: 8-10].

«به یادآور آن‌گاه که برادران گفتند: یقیناً یوسف و برادرش، نزد پدر از ما دوست داشتنی‌تر هستند در حالی که ما گروه نیرومندی هستیم، مسلماً پدرمان در اشتباه روشنی است، یوسف را بکشید یا او را به سرزمین دوردست بیندازید تا پدرتان فقط با شما باشد

و بعد از آن از زمره‌ی شایستگان خواهید شد. گوینده‌ای از آنان گفت: یوسف را مکشید، بلکه او را به ژرفای چاه بیندازید تا کاروانیان او را بگیرند، اگر می‌خواهید کاری کنید». همه بر رأی و نظر برادر بزرگشان اتفاق نمودند، لذا از پدرشان خواستند که یوسف علیه السلام را پاسی از روز با آنان به صحرا بفرستد:

﴿قَالُوا يَتَابَنَا مَالِكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَصِحُونَ ﴿١١﴾ أَرْسَلُهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَحَفِظُونَ ﴿١٢﴾ قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ ﴿١٣﴾ قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذَا لَخَاسِرُونَ ﴿١٤﴾﴾

[یوسف: ۱۱-۱۴].

گفتند: ای پدر تو را چه شده است که ما را بر یوسف امین نمی‌دانی در حالی که ما خیرخواه او هستیم؟ فردا او را با ما فرست تا [در چمن] بگردد و بازی کند، و ما به خوبی نگهبان او خواهیم بود. گفت: این که او را ببرید سخت مرا اندوهگین می‌کند، و می‌ترسم از او غفلت کنید و گرگ او را بدرد. آنان در جواب گفتند: اگر او را گرگ بخورد در حالی که ما گروهی نیرومند هستیم حقیقتاً ما زیان‌کار خواهیم بود».

وقتی برادران پدر را با سخنان خویش قانع نمودند، او یوسف علیه السلام را با آنها فرستاد. آنان یوسف را گرفتند و با خود بردند و تصمیم گرفتند او را در چاه بیندازند، (چاهی یافتند) و با توهین و ناسزا او را در چاه انداختند.

﴿وَجَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ ﴿١٦﴾ قَالُوا يَتَابَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ ﴿١٧﴾ وَجَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ ﴿١٨﴾﴾ [یوسف: ۱۶-۱۸].

«شبانگاه در حالی که گریه می‌کردند نزد پدرشان آمدند، گفتند: ای پدر، ما رفتیم مسابقه می‌دادیم و یوسف را نزد اثاثیه خود گذاردیم و گرگ آمد و او را خورد، و تو هرگز سخن ما را باور نمی‌کنی اگرچه ما از راست‌گویان باشیم و پیراهن او را آلوده به

خون دروغین بیاوردند. پدر گفت: چنین نیست بلکه نفس (هوستان) کار زشتی را برایتان آراسته است. اینک صبری جمیل زیباست.) تنها خداست که در برابر یاوه‌گویی‌هایی که بیان می‌دارید از او کمک خواسته شود».

و خداوند به یوسف علیه السلام الهام نمود که حتماً برای تو راه نجات و گشایش از این سختی وجود دارد و به زودی خداوند آنان را بدون آن که بدانند از این کردار زشتشان آگاه خواهد نمود. کاروانیانی آمدند و یوسف علیه السلام را از چاه برگرفتند و او را به مصر بردند و عزیز مصر که در آن هنگام وزیر و خزانه‌دار بود او را خرید. این اولین و دومین محنت و امتحان یوسف علیه السلام بود، زیرا در چاه انداخته شد و به عنوان برده فروخته شد و نیز در عین حال امتحانی برای یعقوب نیز است.

امتحان و محنت سوم شروع می‌شود:

﴿وَرَوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ﴿٢٣﴾﴾ [یوسف: 23].

«زنی که یوسف در خانه‌اش بود مکارانه از یوسف کام‌جویی طلبید و درها را بست و گفت: بیا جلو، با تو هستم، (یوسف) گفت: پناه بر خدا، او که خدای من است، مرا گرامی داشته، یقیناً ستم‌کاران رستگار نمی‌شوند».

یوسف علیه السلام از ارتکاب فاحشه خودداری نمود و در را باز کرد و با شتاب به بیرون فرار کرد ولی زن عزیز مصر در پی او دوید و به وی رسید و پیراهن وی را از پشت گرفت و بدرید، دم در به آقای زن برخوردند، و زن پیش‌سخن شد و خطاب به آقایش گفت:

﴿مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢٥﴾﴾ [یوسف: 25].

«سزای کسی که خواست با همسرت کار زشت کند جز این نیست که یا زندانی شود یا شکنجه دردناکی داده شود».

یوسف گفت:

﴿قَالَ هِيَ رَوَدَّتْنِي عَنْ نَفْسِيَّ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا إِن كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٢٦﴾ وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٢٧﴾ فَلَمَّا رَأَىٰ قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِن كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ ﴿٢٨﴾﴾

[یوسف: 26-28].

«یوسف گفت: او مرا با نیرنگ به خود می‌خواند، گواهی از حاضران خانه‌ی عزیز گفت: اگر پیراهن یوسف از جلو پاره شده باشد زن راست می‌گوید و یوسف از دروغ‌گویان است و اگر پیراهن یوسف از پشت پاره شده باشد زن دروغ می‌گوید و یوسف از زمره راست‌گویان است. هنگامی که دید پیراهن از پشت پاره شده است گفت این کار از نیرنگ شما زنان صورت می‌گیرد که یقیناً نیرنگ شما بزرگ است».

(در این میان یوسف علیه السلام و زن عزیز چه کسی داوری کرده است) گفته شده نوزادی در گهواره و قولی است که او مردی از خانواده‌ی زن بوده و عزیز مصر او را زندان نمودند و این چهارمین امتحان اوست.

یوسف علیه السلام چند سالی در زندان ماند، در این مدت جریان‌هایی میان او و دو نفری که با وی به زندان افتاده بودند و زندانیان دیگر رخ داد، زندانیان بر دین قوم خود بودند و یوسف آن‌ها را به پرستش خدای یکتا که سزاوار بندگی است دعوت نمود. یوسف فرمود:

﴿يُصَلِّجِي السِّجْنَ عَازِبَاتٍ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ﴿٣٩﴾ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَءَابَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنِ الْحُكْمُ لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤٠﴾﴾

[یوسف: 39-40].

«ای دو دوست من در زندان آیا خدایان پراکنده بهترند یا خدای یکتای چیره؟ این معبودهایی که جز خدا پرستش می‌کنید، چیزی جز اسم‌هایی نیست که شما و پدرانتان

آن‌ها را خدا نامیده‌اند. خداوند دلیل و مدرکی برای آن‌ها نازل نکرده و فرمان‌روایی تنها از آن خداست».

پادشاه مصر در خواب، هفت گاو چاق را دید که هفت گاو لاغر آن‌ها را می‌خورند و نیز هفت خوشه‌ی سبز و هفت خوشه‌ی خشک (که خشک‌ها بر سبزه‌ها می‌پیچیدند و آن‌ها را نابود می‌کنند)، شاه خواب خویش را برای مردم بازگو نمود ولی کسی تعبیر آن را ندانست و شنیده بود که یوسف علیه السلام تعبیر خواب می‌کند. یکی از آن دو نفری که هم‌زمان با یوسف زندانی شده بودند و از زندان آزاد شده بود گفت: مرا نزد یوسف علیه السلام فرستید تا خواب را برایش بازگو کنم، او به نزد یوسف رفت و خواب پادشاه را برایش نقل کرد، یوسف علیه السلام خواب را تعبیر نمود، و او بازگشت و به اطلاع شاه رساند. شاه گفت: یوسف را پیش من بیاورید که او را از افراد ویژه‌ی خود نمایم. یوسف علیه السلام از زندان آزاد شد و شاه او را وزیر مالی مصر نمود. (خداوند این ماجرا را چنین بیان می‌فرماید:

﴿وَقَالَ الْمَلِكُ اُتُونِي بِهِۦٓ اَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِیۡ فَلَمَّا كَلَمَهُۥ قَالَ اِنَّكَ الْیَوْمَ لَدَیْنَا مَكِیْنٌ اٰمِیْنٌ ﴿۵۴﴾ قَالَ اُجْعَلْنِیْ عَلٰی خَزَاۤیِنِ الْاَرْضِ اِنِّیْ حَفِیْظٌ عَلِیْمٌ ﴿۵۵﴾ وَكَذٰلِكَ مَكَّنَّا لَیُوسُفَ فِی الْاَرْضِ یَتَّبِعُوْا مِنْهَا حَیْثُ یَشَآءُ نُّصِیْبُ بِرَحْمَتِنَا مَنۢ نَّشَآءُ وَلَا نُضِیْعُ اَجْرَ الْمُحْسِنِیْنَ ﴿۵۶﴾ وَلَاۤ اَجْرُ الْاٰخِرَةِ خَیْرٌ لِّلَّذِیْنَ ءَامَنُوْا وَكَانُوْا یَتَّقُوْنَ ﴿۵۷﴾﴾ [یوسف: ۵۴-۵۷].

«و شاه گفت: او را به نزد من بیاورید که وی را از افراد ویژه‌ی خود نمایم، چون شاه با یوسف صحبت نمود، گفت: از امروز تو نزد ما بزرگوار و مورد اعتمادی. یوسف گفت: مرا مسؤول اموال و دارایی کن که من نگه‌دارنده‌ی (اموال و دارایی) و آگاه (به امور مالی و کشاورزی) هستم. (شاه پیشنهاد یوسف را پذیرفت و او را وزیر دارایی نمود) و بدین‌سان یوسف را در سرزمین سکونت نعمت و قدرت بخشیدیم که هر جا و هرگونه که می‌خواست در آن سرزمین سکونت گزیند، ما رحمت خود را به هر کس که بخواهیم

می‌بخشیم و پاداش نیکوکاران را از بین نمی‌بریم و یقیناً که پاداش و مزد آخرت برای کسانی که ایمان آورده‌اند و پرهیزگار شده‌اند بهتر است». (این ابتلاء پنجمین است ولی آزمون در نعمت و نیکی و نه مصیبت).

ایوب علیه السلام

چنان‌که ابن هشام می‌گوید ایوب علیه السلام از سرزمین روم است و نسب وی به ابراهیم علیه السلام می‌رسد. دارایی فراوان او از قبیل شتر و گوسفند و بردگان و زمین و نیز دارای فرزندان و خانواده بسیار بود. خداوند او را به بیماری مبتلا نمود و همه‌ی آن‌ها را از دست داد، کلیه‌ی اعضای بدنش بیمار شد، عضوی از بدنش نماند جز قلب و زبان که با آن‌ها خداوند را ذکر می‌کرد و با این وصف او شکمیا و مخلص بود، شب و روز خداوند را ذکر می‌کرد.

بیماری ایوب علیه السلام طولانی شد و همه‌ی مردم از وی کناره‌گیری نمودند و از شهر رانده شد و در مکان نامناسب سکونت داده شد، تمامی مردم جز همسر نیکوکارش که ایوب از قدیم در حق وی نیکی و دل‌سوزی کرده بود از او جدا شدند. و در مورد مدت بیماری گفته شده سه سال طول کشیده و گفته شده هفت سال و چند ماه و گفته شده هیجده سال بوده است. در این مدت همه‌ی گوشت بدنش ریخته شده و از بدنش جز استخوان چیزی نماند، و همه‌ی این‌ها جز شکمبایی و ایمان وی به آفریدگارش و اعتماد به او و سپاس و شکر بر آنچه که او را مورد آزمایش قرار داده بود نیفزود. خداوند مصیبت و شکمبایی ایوب را بزرگ‌ترین نمونه‌ی برای شکمبیان توکل کرده بر خداوند بلندمرتبه یاد کرده است. و پس از این‌که بیماری در او باقی ماند چاره ندید جز پناه بردن به خداوند که بیماری را از او دور کند و بیماریش را برطرف سازد، خداوند دعایش را پذیرفت و او را از بیماری نجات داد و سختی را از او برطرف نمود:

﴿وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴿٨٣﴾ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَذِكْرَىٰ لِلْعَابِدِينَ ﴿٨٤﴾﴾ [الأنبياء: 83 - 84].

«و یادکن ایوب را آن‌گاه که پروردگار خود را به فریاد خواند، (و گفت پروردگارا) گرفتاری (بیماری) بر من روی آورده و تو مهربان‌ترین مهربانان هستی. دعایش را پذیرفتیم و گرفتاری (بیماری) را از وی برطرف نمودیم، و به جای اولاد و اموالی که از دست داده بود دو برابر به او دادیم، رحمتی از جانب ماست و یادآوری برای پرستش‌کنندگان است».

موسی علیه السلام

موسی علیه السلام از پیامبران اولوالعزم است، او در مسیر دعوت به سوی خدا بسیار مورد آزمایش قرار گرفته است. در مدت دعوت دشواری‌های بسیاری دیده که گاهی در برخورد با فرعون و قوم او و گاهی هم در ارتباط با بنی‌اسرائیل بوده است، که چکیده‌ی همه‌ی آن‌ها را در زیر یادآور می‌شویم:

خداوند بلندمرتبه می‌فرماید:

﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا ﴿٥١﴾ وَنَذَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا ﴿٥٢﴾ وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَّحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا ﴿٥٣﴾﴾ [مریم: 51 - 53].

«در کتاب سخن از موسی بگو، در حقیقت وی پاک و برگزیده و پیغمبری والا مقام بود، ما او را از طرف راست کوه طور صدا کریم و او را مقرب کردیم و با وی سخن گفتیم، و ما از روی رحمت خود برادرش که پیامبر بود به او بخشیدیم».

خداوند بلندمرتبه در مورد فرعون و قومش می‌فرماید:

﴿إِنَّ فِي زُعُونٍ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِّنْهُمْ يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ﴿٤﴾﴾ [القصص: 4].

«یقیناً فرعون در سرزمین مصر سرکشی و زورگویی کرد و مردمان آنجا را گروه گروه کرد، گروهی از ایشان را ناتوان می‌کرد (سبطیان یا بنی‌اسرائیل را در برابر قبطیان ناتوان نمود) پسرانشان را سر می‌برید و دخترانشان را زنده نگه می‌داشت و قطعاً او از تبهکاران است».

بنی‌اسرائیل از نسل پیامبر خدا یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم علیه السلام هستند که در زمان خود از بهترین ساکنان زمین بودند، فرعون ستمگر کافر بر آنها مسلط شد و آنان را به بردگی کشاند و در پست‌ترین کار گماشت و در مورد بنی‌اسرائیل به فرعون خبر داده بودند نوزادی متولد می‌شود و حکومتش را نابود می‌کند. گفته شده این ماجرا را فرعون در خواب دیده بوده است. از این رو فرعون دستور داد نوزادان پسر را بکشند و نوزادان دختر را زنده نگه دارند. با همه‌ی این تدابیر آن کودک به دنیا آمد، مادرش از بیم فرعون او را در صندوقی گذاشت و در رود نیل انداخت، خاندان فرعون صندوق را از رود گرفتند (دیدند نوزادی زیبا در آن است) او را نزد فرعون بردند، زن فرعون از نوزاد خوشش آمد و درخواست کرد که کودک را برای خودش نگه دارد تا در خانه تربیتش کند، تا آخر داستان... .

خداوند بلندمرتبه می‌فرماید:

﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ ءَاتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿١٤﴾﴾
[القصص: ۱۴].

«و زمانی که به قدرت جسمی رسید و تعادل و تکامل پیدا کرد به وی فرزاندگی و دانش دادیم و ما این چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم».

حکم و عدل (منظور از حکماً و علماً) نبوت و رسالت است.

موسی علیه السلام از مصر روانه‌ی مدین (شهر شعیب) شد و سبب خارج شدنش از مصر این بود که او روزی دید دو نفر، یکی قطبی و دیگری اسرائیلی با هم در ستیزند،

اسرائیلی از موسی کمک طلبید، موسی علیه السلام مشتی به قطبی زد و او در جا مرد. (خداوند این داستان را چنین بیان می‌دارند):

﴿وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَةِ هَذَا وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ﴾ [القصص: 15].

«و داخل شهر شد بی‌آن‌که مردمش متوجه باشند. پس در شهر دید که دو مرد می‌جنگند، یکی از قبیله‌ی او دیگری از دشمنانش است. کسی که از قبیله‌اش بوده علیه کسی که از دشمنان او بود از موسی کمک خواست، موسی مشتی به او زد و او را کشت، موسی گفت: این کار از شیطان بود در حقیقت که اودشمن گمراه‌کننده‌ی آشکاری است». فرعون از ماجرا آگاه شد و دستور به کشتن موسی داد، پس موسی از مصر به مقصد مدین (شهر شعیب) فرار نمود و این اولین آزمایش الهی برای موسی علیه السلام بود. بعد از رسیدن به مدین ماجرای آب کشیدن برای آن دو دختر و ملاقات با مرد صالح (پدر آن دو دختر) و ازدواج با دختر مرد صالح رخ داد. بر اساس قراردادی که موسی با آن مرد صالح منعقد نموده بود ده سال به او خدمت کرد و این دومین آزمایش موسی علیه السلام بود ولی آزمایش به نیکی.

سپس تصمیم گرفت که به مصر برگردد، خداوند به موسی علیه السلام فرمان داد که به دربار فرعون برود و خبر دهد که پیامبر خداست، موسی علیه السلام و برادرش هارون نزد فرعون رفتند و گفت: که من پیامبر خدا هستم، فرعون و قومش او را مسخره کردند:

﴿قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ [الشعراء: 23-24].

«فرعون گفت: پروردگار جهانیان کیست؟ موسی گفت: پروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو است، اگر اهل باور راستین باشید».

موسی و جادوگران

خدای تعالی می‌فرماید:

﴿فَتَوَلَّىٰ فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَىٰ﴾ [طه: 60].

«پس فرعون پشت کرد و همه‌ی نیرنگ خود را یک‌جا کرد و سپس باز آمد».

یعنی فرعون جادوگران را گرد آورد تا دعوت موسی علیه السلام را باطل کنند، جادوگران گرد آمدند و ریسمان‌ها و چوب دست‌های خود را افکندند، پس ناگهان این ریسمان‌ها و چوب دستی‌ها بر اثر جادوگری در خیال او و بینندگان چنین می‌نمود که آن‌ها به شتاب می‌خزند، خداوند به موسی علیه السلام وحی کرد چوب دستی‌ات را بینداز، موسی علیه السلام آن را انداخت ناگهان به مار بزرگی تبدیل شد و به طرف ریسمان‌ها و چوب دستی‌های جادوگران که افکنده بودند رفت و یکی پس از دیگری می‌بلعید، تا این‌که همه‌ی ریسمان‌ها و چوب دستی‌های آن‌ها را بلعید و جادوی جادوگران را باطل نمود. و چون ساحران دانستند که کار موسی علیه السلام جادوگری نیست بلکه چیز خارق‌العاده است و این که دعوت او حقیقت است، تمامی آنان برای پروردگار جهانیان به سجده افتادند:

﴿قَالُوا لَيْسَٰ بِالْكَافِرِ سُجَّدًا قَالُوا ءَامَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَىٰ﴾ [طه: 70].

«پس جادوگران به سجده افتادند و گفتند: به پروردگار موسی و هارون ایمان آوریم».

و این سومین آزمایش است.

وقتی قوم فرعون آنچه از موسی علیه السلام و جادوگران حاصل شد دید، شروع کردند به تشویق پادشاه‌شان فرعون بر آزار دادن موسی علیه السلام:

﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَىٰ وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ﴾ [غافر: 26].

«و فرعون گفت: مرا بگذارید موسی را بکشم تا پروردگارش را بخواند. من می‌ترسم

آیین شما را تغییر دهد یا در این سرزمین فساد کند».

و این چهارمین ابتلای اوست.

نابودی و هلاکت فرعون و لشکریانش

چون جز اندکی از قوم فرعون ایمان نیاوردند و گفته شده سه نفر از آن‌ها و از طرفی فرعون و قومش در سرکشی و تمرد و لجاجت‌شان زیاده‌روی کردند، موسی علیه السلام تصمیم گرفت، با بنی‌اسرائیل از مصر بیرون رود و از این رو او و بنی‌اسرائیل به قصد شام، سرزمین مقدس، مصر را ترک نمودند. ولی فرعون و لشکریانش که موسی علیه السلام و قومش را تعقیب می‌کردند به آن‌ها رسیدند، و چون کار بزرگ و دشوار شد و یأس و ناامیدی به آن‌ها روی آورد و فرعون و لشکریانش به بنی‌اسرائیل نزدیک شدند و رو به روی آن‌ها چیزی جز دریا نبود، خداوند به موسی علیه السلام فرمان داد با چوب دستی‌اش به دریا بگوید:

﴿فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَضْرِبَ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ ۖ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ﴾ [الشعراء: 63].

موسی با عصایش به دریا زد (به فرمان خدا) دریا از هم شکافت و دوازده راه به وجود آمد. فرعون و لشکریانش هم در دریا آن‌ها را دنبال کردند، ولی دریا او و لشکریانش را فرا گرفت و همه‌ی آن‌ها به هلاکت رسیدند^۱ و این پنجمین آزمایش است. آن‌گاه موسی علیه السلام با بنی‌اسرائیل پس از آن که خداوند آنان را از فرعون و قومش نجات داد و از دریا گذشتند، در مسیر به قومی رسیدند که برای بت‌ها سر فرود می‌آوردند و آن‌ها را مورد پرستش قرار می‌دادند، بنی‌اسرائیل به موسی علیه السلام گفت: همان‌طور که این‌ها خدایانی دارند برای ما هم خدایانی تعیین کن و این ششمین آزمایش موسی علیه السلام است. آری پس از این که خداوند موسی علیه السلام و بنی‌اسرائیل را بر فرعون و قومش یاری داد و پیروز گرداند و خداوند آن‌ها را از ستم و سرکشی او نجات داد، و خداوند آن‌ها را با ایمان به خدا گرامی داشت و خدا را آن‌طور که سزاوار است شناختند و دشمنان‌شان فرعون و قومش را در دریا غرق نمود و آن‌ها را نجات داد، پیش موسی

۱- ن. ک: قصص الأنبياء، ابن کثیر، ص ۲۹۲.

می‌آیند که بگویند همان‌طور که آن‌ها خدایانی دارند، برای ما هم خدایی تعیین کن، که می‌خواهند جز خدا را عبادت کنند؛ یعنی به جای این‌که خداوند را به پاس نعمت‌هایی که بر آن‌ها ارزانی داشته سپاس گویند از موسی علیه السلام خدایی جز الله درخواست می‌کنند. و این نهایت نادانی و حماقت و ناسپاسی نعمت‌ها و احسان خداوند و انکار آفریدگار بزرگ است. ولی بنی‌اسرائیل در هر زمان و مکانی حال و روزشان و روش و مسلک آن‌ها این چنین است.

موسی علیه السلام مطابق وعده‌ی الهی که خداوند به او داده بود به مناجات او می‌رود و هارون را جانشین خود در بنی‌اسرائیل می‌نماید و به برادرش هارون می‌گوید: جانشین من در بنی‌اسرائیل باش و به نمایندگی من بنی‌اسرائیل را رهبری کن و وقتی زمان مناجات موسی با خداوند به پایان رسید به پیش قوم خود برگشت و دید که آن‌ها برای مجسمه‌ی گوساله‌ای که سامری درست کرده بود سجده می‌کنند. موسی سخت خشمگین شد و بر اثر شدت عصبانیت موی سر برادرش را گرفت و می‌کشید و او را به خاطر کردار پوچ بنی‌اسرائیل سرزنش می‌کرد، ولی هارون برای موسی توضیح داد که آن‌ها گوش به سخن و نصیحت او نداده‌اند و گوش به فرمان او نبوده و حتی نزدیک بوده او را به قتل برسانند و این هفتمین آزمایش موسی علیه السلام است.

موسی به بنی‌اسرائیل فرمان می‌دهد که گوساله‌ای را قربانی کنند

ابن عباس رضی الله عنه و دیگران می‌گویند: مردی از بنی‌اسرائیل پیر و دارای ثروت فراوان بود و فرزندی نداشت و وارثان وی فرزندان برادرش بودند و آنان آرزوی مرگش را داشتند تا زودتر مالش را به ارث ببرند، یکی از آن‌ها شبانه او را کشت و جسدش را وسط راه انداخت، چون صبح شد مردم با همدیگر به نزاع پرداختند و یکدیگر را متهم کردند. پسر برادرش گریه‌کنان آمد و به نزد موسی علیه السلام رفت و شکایت کرد، و موسی به مردی که نزدش بود قسم داد که آیا از این ماجرا اطلاع داری و کسی اطلاع نداشت. لذا از موسی علیه السلام خواستند برای حل این مسأله از خداوند کمک بگیرد، موسی علیه السلام از

خداوند خواست، خداوند به آن‌ها فرمان داد که گاوی را قربانی کنند و پاره‌ای از این قربانی را به مقتول بزنند که خداوند او را زنده می‌کند و قاتل خود را معرفی می‌نماید. بنی‌اسرائیل از موسی علیه السلام می‌خواهند که صفت این گاو چگونه است، سپس از رنگش و از سن و ... می‌پرسند، همه‌ی این‌ها سؤال پیچ‌کردن و دردسر ایجاد نمودن بود، تا این‌که خداوند آن‌ها را به حق رهنمود کرد و بالاخره گاو را سر بریدند، گرچه نزدیک بود چنین نکنند. بعد از سر بریدن گاو پاره‌ای از آن را (گفته شده زبانش) به مقتول زدند، او زنده شد و اسم قاتل خود را بیان کرد که پسر برادرش بود. و این هشتمین آزمایش موسی علیه السلام است.

موسی و خضر علیهما السلام

از عبدالله بن کعب رضی الله عنه روایت است که او شنیده که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: موسی علیه السلام در میان بنی‌اسرائیل خطبه می‌خواند که از وی سؤال شد: داناترین مردم کیست؟ گفت: من، پس خداوند او را سرزنش نمود که چرا نگفت: «خدا می‌داند که چه کسی داناتر است». لذا خداوند به او وحی کرد که بنده‌ای در «مجمع البحرین»^۱ دارم که از تو داناتر و آگاه‌تر است.

موسی علیه السلام گفت: خدایا، چگونه به او دست می‌یابم؟ خداوند فرمود: یک ماهی بردار و آن را در زنبیل بگذار، هر کجا ماهی را گم کردی او را در آن‌جا می‌یابی، پس موسی چنین کرد و به راه افتاد. همراهش جوان (خدمت‌گزار خود) یوشع بن نون بود. (به سفر ادامه دادند) تا این‌که به صخره (سنگ بزرگ) رسیدند، سر را بر صخره گذاشتند و به خواب رفتند، ماهی از زنبیل بیرون پرید و به درون دریا خزید و راه خود را در آن پیش

۱- محل تلاقی دو دریای فارس و روم.

برد.^۱ وقتی از آنجا رد شدند و گرسنه شدند و نیاز به خوراک پیدا کردند موسی به جوان (خدمتگزارش) گفت: خوراک را بیاور که در این سفر دچار خستگی و رنج فراوان شده‌ایم. جوان (خدمتگزار) گفت: به یاد داری وقتی را که برای استراحت به آن صخره رفتیم من ماهی را فراموش کردم؟ موسی علیه السلام به او گفت: این چیزی است که ما می‌خواهیم. پس به همانجا برگشتند و خضر را در آنجا یافتند: «موسی علیه السلام به او گفت: آیا می‌پذیری من همراه تو شوم و از تو پیروی کنم مبنی بر این که از آنچه مایه‌ی رشد و صلاح است و به تو آموخته شده است به من بیاموزی؟ (خضر) گفت: تو هرگز توان صبر کردن همراه من را نداری، و چگونه می‌توانی از چیزی که از راز و رمز آگاه نیستی شکیبایی کنی؟ موسی گفت: به خواست خدا مرا شکیبای خواهی یافت و هرگز از فرمانت سرپیچی نمی‌کنم. (خضر گفت: اگر به دنبال من آمدی درباره‌ی چیزی که انجام می‌دهم از من پرس تا خودم درباره‌اش برایت بگویم، پس به راه افتادند تا این که سوار بر کشتی شدند. خضر کشتی را سوراخ کرد. موسی علیه السلام گفت: کشتی را سوراخ کردی تا این که سرنشینان آن را غرق کنی، واقعاً کار عجیبی کردی. خضر گفت: آیا به تو نگفتم هرگز تو نمی‌توانی همراه من شکیبایی کنی؟ موسی علیه السلام گفت: در آنچه فراموش کردم بازخواست مکن و در کارم بر من سخت مگیر. از کشتی پیاده شدند) و به راه خود ادامه دادند تا این که به کودکی رسیدند، خضر او را کشت. موسی علیه السلام گفت: آیا انسان پاک و بی‌گناهی را کشتی؟ بدون آن که او کسی را کشته باشد؟ واقعاً کار ناپسندی کردی. خضر گفت: آیا به تو نگفتم توان صبر کردن با من را نداری؟ موسی علیه السلام گفت: اگر بعد از این درباره‌ی چیزی پرسیدم با من همراه شو، چرا که به نظرم معذور خواهی بود (و حق‌داری از من جدا شوی). باز به راه خود ادامه دادند تا به روستایی رسیدند، از اهالی آنجا غذا خواستند ولی آنان از مهمانی کردن آن‌ها خودداری کردند. در آن روستا دیواری یافتند که

۱- این حدیث در کتاب صحیح بخاری و مسلم و کتاب‌های حدیث دیگر آمده است. ن. ک به قصص الأنبياء، ابن کثیر.

داشت فرو می‌ریخت، آن را بازسازی و به پا نمود. موسی علیه السلام گفت: اگر می‌خواستی مزدی بر آن می‌گرفتی؟ خضر گفت: این وقت جدایی من و توست و به زودی تو را از تفسیر چیزهایی که نتوانستی در برابرشان شکیبایی کنی باخبر می‌کنم. و اما آن کشتی مال مستمندانی بود که در دریا با آن کار می‌کردند، پشت آن‌ها پادشاه ستمگری بود که همه‌ی کشتی‌های سالم را به ناحق می‌گیرد، و من خواستم آن را عیب‌دار کنم تا شاه آن را غصب نکند. و اما آن کودک پدر و مادرش مؤمن بودند، ترسیدم که سرکشی و کفر را به آنان تحمیل کند و ما خواستیم پروردگارشان به جای او فرزند پاک‌تر و پرمحبت‌تری بدیشان عطا فرماید، و اما آن دیوار مال دو کودک یتیم در شهر بود و زیر آن دیوار گنجی متعلق به آن دو وجود داشت، و پدر نیکوکارشان (گنج را پنهان) کرده بود، پس پروردگارت خواست که آن دو به کمال عقل و جسم برسند و به لطف پروردگارت گنج را بیرون آورند و من به دستور خود این کارها را نکرده‌ام. (بلکه به فرمان خدا بوده) و این راز و رمز اموری بود که نتوانستی صبر کنی). [کهف: ۶۶-۸۲]

این نهمین امتحان موسی بود ولی امتحان در خیر و خوب، بدین صورت که آیا موسی می‌تواند تا آخرین لحظه در کنار آموزگارش صبر کند تا از وی استفاده کند، بدون این‌که خرده گیرد و اعتراض نماید، ادب دانش‌آموزی را رعایت کند و او را نیاز دارد یا نه توان این کار را ندارد. لکن موسی نتوانست همدمی با خضر و دریافت دانش از او داشته باشد و به همین خاطر خضر از موسی علیه السلام خواست که از وی در این سفر جدا شود.

عیسی و مادرش علیهما السلام

در این‌که مریم از نسل داود علیه السلام است در میان اندیشمندان اسلامی اختلافی نیست. زکریا علیه السلام شوهر اشیاخ (خواهر مادر مریم علیه السلام) بود. مادر مریم باردار نمی‌شد، یک روز دید پرنده‌ای جوجه‌اش را خوراک می‌دهد، علاقه‌مند شد که فرزندی داشته باشد، برای خدا نذر کرد که اگر حامله شود فرزندش را برای بندگی و خدمت به بیت‌المقدس آزاد گزارد. او از شوهرش حامله شد، دختری به دنیا آورد و او را مریم نامید و زکریا علیه السلام

شوهر خاله‌اش یا دایی‌اش^۱ (به فرمان خدا) سرپرستی او را به عهده گرفت. مریم علیها السلام بزرگ می‌شود و به سن بلوغ می‌رسد. فرشتگان خطاب به مریم مژده‌ی خدا را به وی گفتند که خداوند تو را برگزیده است و نیز به تو فرزند پاکی می‌بخشد که او پیامبر بزرگوار و پاکی خواهد بود و معجزاتی در تأیید پیامبری خویش همراه دارد. مریم از این امر تعجب کرد، زیرا ازدواج نکرده و به همسری نزدیک نشده است، ولی فرشتگان به وی خبر دادند که خداوند می‌تواند این کار را بکند. مریم کار را به خداوند بلندمرتبه سپرد و آرامش یافت و دانست که این به نسبت او آزمایش جانکاه و بزرگی است و مردم نیز با زبان و تهمت‌های خود کم‌ترین رحمی به او نمی‌کنند، فرمان خدا هم قطعی و برگشت‌ناپذیر است:

﴿وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا ۝۲۱﴾ [مریم: 21].

«و فرمان خدا حتمی است».

بعد از به دنیا آمدن عیسی علیه السلام، بنی‌اسرائیل مریم علیها السلام را به گناه و زناکاری متهم نمودند و گفتند عیسی فرزند نامشروع است، خداوند آن‌ها را نابود کند، چگونه از حقیقت دور می‌افتند. خداوند در این باره می‌فرماید:

﴿وَبِكْفَرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَىٰ مَرْيَمَ بُهْتَنًا عَظِيمًا ۝۱۵۶﴾ [النساء: 156].

«و به سبب کفرشان و گفتن‌شان بر میرم بهتانی بزرگ».

لذا می‌گفتند عیسی علیه السلام فرزند نامشروع است، خداوند آن‌ها را نابود کند، چگونه از حقیقت دور می‌افتند!

گروهی از آن‌ها گفتند زنازاده است و عده‌ای گفتند: او خداوند است و بعضی گفتند: فرزند خداست، خداوند آن‌ها را نابود کند که چگونه از حقیقت دور می‌افتند. گروهی

۱- در این‌که زکریا؛ دایی مریم علیها السلام است یا شوهر خاله‌اش اختلاف است، قول اول صحیح‌تر است، والله اعلم (مترجم).

دیگر گفتند: یکی از سه نفر است. گویند: خداوند سه اقنوم است: اقنوم پدر، اقنوم پسر، اقنوم برخاسته از پدر و پسر، در این باره خداوند بلندمرتبه می‌فرماید:

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ﴾ [المائدة: ۱۷].

«یقیناً کافر شدند کسانی که گفتند: هر آینه خداوند همان مسیح پسر مریم است».

و می‌فرماید:

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ﴾ [المائدة: ۷۳].

«یقیناً کافر شدند کسانی که می‌گویند: خداوند یکی از سه خداست در حالی که که معبودی به حق جز خدای یگانه وجود ندارد».

سدی گوید: به گمان آن‌ها عیسی علیه السلام و مادرش همراه خداوند دو خدای دیگر هستند.

در حدیث صحیح از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد است که فرمود: «لَا أَحَدَ أَصْبَرَ عَلَى أَدَى يَسْمَعُهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّهُ يُشْرِكُ بِهِ وَيُجْعَلُ لَهُ وَلَدٌ وَهُوَ يُعَافِيهِمْ وَيَدْفَعُ عَنْهُمْ وَيَرْزُقُهُمْ»: «هیچ کسی شکیباتر از خداوند بر اذیتی که شنیده (یا دیده) نیست، انسان‌ها برای خداوند فرزند قرار می‌دهند در حالی که خداوند به بندگان روزی می‌دهد»^۱. و این آزمایش عیسی و مادرش است، و چه آزمایش بزرگی است و این اولین آزمایش است.

عیسی علیه السلام به استمرار بنی‌اسرائیل را به سوی پرستش خداوند و این که تنها او معبود حق است دعوت می‌کرد و چون از آنان لجاجت و گمراهی دید و دعوت را سودمند و نتیجه‌بخش ندید، اعلام فرمود که: یاوران من در راه خدا چه کسانی هستند، یعنی کیست که از من پیروی کند و مرا یاری دهد؟

حواریون گفتند: ما یاوران خداییم. خداوند بلندمرتبه می‌فرماید:

﴿فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَأَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿٥٢﴾ رَبَّنَا ءَامَنَّا بِمَا أُنزِلَتْ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ﴿٥٣﴾ وَمَكْرُوهًا وَمَكْرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَكْرِينَ ﴿٥٤﴾﴾ [آل عمران: ۵۲ - ۵۴].

«چون عیسی از آن‌ها احساس کفر کرد گفت: یاران من در راه خدا چه کسانی‌اند؟ حواریون گفتند: ما یاران خداییم به خدا ایمان آورده‌ایم، گواه باش که ما تسلیم او هستیم، پروردگارا، به آن‌چه نازل فرموده‌ای ایمان آورده‌ایم و از رسول پیروی کرده‌ایم پس ما را همراه گواهان بنویس، آنان نقشه کشیدند و خداوند چاره اندیشید، خداوند بهترین چاره‌جویان است.»

و این دومین امتحان عیسی علیه السلام است. وقتی مدتی طولانی سپری شد و پیوسته آن‌ها را به سوی ایمان دعوت می‌کرد و کسی هدایت نیافت حواریون را برگزید که دین را یاری دهند، ولی بنی اسرائیل بیکار نشستند و نزد برخی پادشاهان کافر رفتند و آن‌ها را علیه عیسی علیه السلام تحریک نمودند، یکی از آن‌ها (داود بن نورا) بود، او فرمان به کشتن عیسی علیه السلام و به دار آویختن وی داد. لذا شب جمعه در بیت المقدس محاصره‌اش کردند و چون فرمان داخل شدن آن‌ها به درون خانه فرا رسید خداوند یکی از حاضرین را به شباهت عیسی درآورد و آن‌ها اشتباهاً آن مرد را به جای عیسی علیه السلام به دار آویختند و عیسی علیه السلام به فرمان خدا به آسمان‌ها برده شد.

خداوند بزرگ در این باره می‌فرماید:

﴿وَمَكْرُوهًا وَمَكْرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَكْرِينَ ﴿٥٤﴾﴾ إِذْ قَالَ اللَّهُ يَٰعِيسَىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿٥٥﴾﴾ [آل عمران: ۵۴ - ۵۵].

«و [دشمنان] مکر ورزیدند و خدا چاره‌جویی کرد و خداوند بهترین چاره‌جویان است. (یاد کن) آن‌گاه که خداوند به عیسی گفت: ای عیسی من تو را برگرفته و به سوی خودم بالا می‌برم و تو را از آرایش کسانی که کافر شدند پاک می‌گردانم و تا روز قیامت

کسانی که از تو پیروی کردند فوق کسانی که کافر شدند قرار خواهم داد، آن گاه بازگشت همه‌ی شما پیش من است پس در میان شما در آنچه در آن اختلاف می‌کردید حکم خواهم کرد».

و این ابتلا و آزمایش سوم عیسی علیه السلام است.^۱

سرور شکیبایان محمد صلی الله علیه و آله

اما از آزمایش سرور آزمایش‌شدگان و سرور شکیبایان و پیشوای متقیان و صبر بی‌مانندش و از آنچه به او رسید از مصیبت‌ها و سختی‌ها و شکنجه در زمینه‌ی دعوت مردم به سوی آفریدگار بزرگ، هر چه گوئیم کم است.

نخست: در مکه

نخست از آن چه به پیامبر صلی الله علیه و آله و پیروان مسلمانانش در مکه از آزمایش و سختی در راه دعوت به سوی پرستش خداوند یکتای چیره رسید و سخن خواهیم گفت: اهل مکه گفتند که او جادوگر است، و او را به دروغ‌گویی، دیوانگی، شاعری، و کاهنی و امثال آن متهم ساختند، ولی پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله (بدون واهمه و ترس) وظیفه‌ی خطیری که از جانب خداوند به وی محول شده بود انجام داده و آشکارا به تبلیغات خودش ادامه می‌داد، و هم‌چنین به وسیله‌ی عیب‌جویی در دین و مرام قریش و کناره گرفتن از بت‌ها و مبارزه با کفرشان موجبات ناراحتی بیش‌تری را برای آنان فراهم می‌ساخت.

ابن هشام می‌گوید: برخی از اندیشمندان اسلامی برایم روایت کرده‌اند که سخت‌ترین آزاری که رسول خدا صلی الله علیه و آله از قریش دید این بود که روزی از خانه‌ی خود بیرون آمد و هر که در آن روز حضرت را دید، چه بردگان و چه آزادگان (به نوعی) او را تکذیب کرده و

۱- ن. ک: قصص الأنبياء، ابن کثیر.

اذیت و آزارش نمودند، حضرت به خانه بازگشت و از کثرت صدماتی که دیده بود خود را در پارچه (و یا جامه) پیچیده و بخوابید، پس این آیه نازل شد:

﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ۝ قُمْ فَأَنذِرْ ۝﴾ [المدثر: 1-2].

«ای جامعه به خود پیچیده، برخیز و بترسان».

ابن هشام از ابن اسحق نقل می‌کند: قریش محمد ﷺ را مذمم (نکوهیده) می‌نامیدند، آن‌گاه او را دشنام می‌دادند و پیامبر ﷺ می‌فرمودند: «أَلَا تَعْجَبُونَ كَيْفَ يَصْرِفُ اللَّهُ عَنِّي لَعْنَ قُرَيْشٍ وَشَتْمَهُمْ يَشْتُمُونَ مُدَمَّمًا وَيَلْعَنُونَ مُدَمَّمًا وَأَنَا مُحَمَّدٌ». «آیا تعجب نمی‌کنید به خاطر اذیت‌هایی که قریش در حق من روا می‌دارند و الله آن اذیت‌ها را از من باز می‌دارد، بدین شکل که مرا ناسزا می‌گویند و مذمم (نکوهیده) می‌نامند حال آن‌که من محمدم».^۱

دعوت علنی

پیامبر ﷺ سه سال دعوت را مخفیانه انجام دادند، سپس خداوند به او فرمان داد مکه دعوت را علنی کند، خداوند بلندمرتبه در این باره می‌فرمایند:

﴿فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ ۝﴾ [الحجر: 94].

«پس آنچه بدان مأمور هستی آشکار کن و از مشرکان روی بگردان».

پیامبر ﷺ از خانه بیرون آمد و بر کوه صفا بالا رفت و با بالاترین صدای خویش باگ می‌زد: (یا صباحه) و این فریاد شناخته شده‌ای نزد عرب بود حکایت از اعلام خط می‌کرد. با این فریاد، قریش جمع شدند، پیامبر ﷺ خطاب به قبایل فرمودند: «ای بنی فهر، ای بنی کعب، به من بگویید اگر به شما خبر دهم که لشکری در پشت این کوه می‌خواهد بر شما هجوم آورد، آیا سخنم را باور می‌کنید؟ چون او را تصدیق کردند فرمود: در حقیقت من شما را از عذاب دردناکی که پیش روی شماست بیم می‌دهم».

ابولهب (عموی پیامبر) گفت: «تَبَّأَ لَكَ سَائِرَ الْيَوْمِ أَمَا دَعَوْتَنَا إِلَّا لِهَذَا:» «در طول روز نابودی و هلاکت بر تو باد، آیا فقط برای این ما را دعوت کرده‌ای!»^۱

قریش بر ابوطالب فشار آورد و از او خواستند که یا خود جلوی او را بگیرد یا ما با تو کارزار می‌کنیم تا یکی از دو طرف از پای درآید و به هلاکت رسد، این جریان بر ابوطالب گران آمد، زیرا دشمنی و جدا شدن قریش از او برایش سخت و مشکل بود و از سویی دیگر نمی‌توانست رسول خدا ﷺ را نیز به آنان تسلیم کند و یا دست از یاریش بکشد، از این رو کسی را نزد آن حضرت فرستاد و چون پیش او آمد به او گفت: ای پسر برادرم، قریش به نزد من آمده‌اند و چنین و چنان گویند، اکنون بر جان خود و جان من نگران باش و کاری که از من ساخته نیست و طاقت آن را ندارم بر من تحمیل مکن. رسول خدا ﷺ گمان می‌کرد که عمویش می‌خواهد او را واگذارد و دست از یاری او بردارد، از این رو فرمود: «وَاللَّهِ لَوْ وَضَعُوا الشَّمْسُ فِي يَمِينِي وَالْقَمَرُ فِي يَسَارِي عَلَى أَنْ أَتْرَكَ هَذَا الْأَمْرَ، حَتَّى يَظْهَرَ اللَّهُ، أَوْ أَهْلَكَ دُونَهُ، مَا تَرَكْتُهُ:» «به خدا اگر خورشید را در دست راست من بگذارند و ماه را در دست چپ من قرار دهند دست از دعوت نخواهم کشید تا این‌که در این راه نابود گردم یا که خدا مرا یاری داده و بر آن‌ها پیروز شوم»، سپس اشک بر چشمان آن حضرت حلقه زد و گفت: «ای برادرزاده، برو و هر چه می‌خواهی بگو، به خدا هرگز دست از یاری تو برنخواهم داشت».^۲

روزی رسول خدا ﷺ در مسجدالحرام در حال سجده بود و مردمی از قریش هم در اطراف او بودند، در این هنگام عقبه بن أبی معیط شکمبه‌ی شتر را آورد و بر کمر حضرت گذاشت، پیامبر ﷺ سرش را بلند نکرد تا این‌که دخترش فاطمه رضی الله عنها آمد و آن را از کمرش برداشت و بر کسانی که این کار را کرده بودند نفرین کرد و خود

۱- ن.ک: سیره ابن هاشم

۲- آن‌چه میان پرانتز قرار دارد اضافات مترجم است که برای درک مطلب بر مت افزوده شده است.

آن حضرت هم آن‌ها را نفرین نمود.^۱ و همه‌ی این‌ها جز بر شکیبایی و یقین و ایمان حضرت بلندمرتبه نیفزود.

مسلمانانی که در مکه شکنجه شدند

فشار مشرکین بر افرادی که مسلمان شده بودند زیاد شد و افراد هر قبیله مأمور شدند هر کدام میان قبیله‌ی خود هر کس را که به دین اسلام درآمده بیازارند و زجر دهند تا از دین دست بکشند از این رو شکنجه‌ی افراد مسلمان شروع شد، انواع زجرها را نسبت به آنان روا می‌داشتند، برخی را کتک می‌زدند، گروهی را با گرسنگی و تشنگی می‌آزاردند و جمعی را هنگام داغ شدن ریگ‌های مکه برهنه کرده و روی آن ریگ‌های داغ می‌خواباندند و بدین وسیله آن‌قدر شکنجه می‌دادند تا از دین خود دست بردارند، در این میان برخی به سبب کثرت صدمات وارده از دین خود بر می‌گشتند و بعضی هم استقامت می‌ورزیدند و خداوند هم آنان را محافظت می‌کرد.

از جمله کسانی که در برابر شکنجه‌ی مشرکان پایداری نمود، بلال حبشی رضی الله عنه خادم ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود. [قبل از این که ابوبکر رضی الله عنه او را آزاد کند، برده‌ی امیه بن خلف از دشمنان سرسخت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، بلال دین اسلام را به جان دل پذیرفته بود، بدین خاطر امیه روزها هنگام گرمای ظهر او را از خانه بیرون می‌برد و روی ریگ‌های داغ مکه می‌خواباند و سنگ بزرگی روی سینه‌اش می‌گذاشت، سپس به او می‌گفت: به خدا به همین حال خواهی بود تا بمیری و یا دست از خدای محمد برداشته (لات و عزی را پرستش کنی] بلال در همان حال می‌گفت: (أحد أحد): «خدای من یکی است».

۱- ن.ک: سیره ابن هاشم و کتاب نگارنده: الواقع التاريخی للمسلمین.

پسر یاسر رضی الله عنه

عمار و پدر رضی الله عنهما و مادرش مسلمان شده بودند؛ قبیله‌ی بنی مخزوم (که ابوجهل از همان قبیله بود) این خانواده مسلمان را می‌آزردند، چون هوا گرم می‌شد آن‌ها را روی ریگ‌های داغ مکه می‌خوابانند و با انواع شکنجه‌ها می‌آزارند و مادرش سمیه را که پایداری نمود و دست از اسلام برنداشت کشتند. (یاسر و پدرش رضی الله عنهما نیز بردباری نمودند). گاه‌گاهی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آنان می‌گذشت و آنان را با این جملات دلداری داده و می‌فرمود: «صبراً آل یاسر، موعدکم الجنة»: «این خاندان یاسر، بردباری پیشه کنید که جایگاه شما بهشت است».

هجرت به حبشه

وقتی فشار مشرکان و آزار آنان نسبت به افرادی که مسلمان شده بودند شدت گرفت، و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌دید که مسلمانان گرفتار شکنجه و آزار دشمنان اسلام هستند به آنان فرمان داد که به حبشه روند تا خود را از چنگال مشرکان آسوده سازند. کسانی که برای نخستین بار آماده‌ی این سفر شدند ده نفر بودند به نام‌های عثمان بن عفان با همسرش رقیه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، زبیر بن عوام و عبدالرحمن بن عوف و ابوسلمه و همسرش ام سلمه، (مصعب بن عمیر، ابو حذیفه بن عتبه با همسرش سهله دختر سهل بن عمرو - که خداوند فرزندی به نام محمد بن ابی حذیفه در حبشه به آنان عنایت فرمود - عامر بن ربیع و همسرش لیلی دختر ابی حیثمه، ابو سبره، سهل بن بیضاء)^۱، عثمان بن مضعون که از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله به عنوان امیر آنان انتخاب شد. و پس از ایشان جعفر بن ابی طالب و به دنبال او سایر مهاجرین به حبشه رفتند که تعداد آن‌ها ۸۳ نفر بود. رضی الله تعالی عنهم اجمعین.

۱- پراکنش از اضافات مترجم است که مؤلف از آن‌ها نام نبرده است و بر اساس سیره ابن هشام در این نوشتار افزوده شده است.

مشرکین که دیدند مسلمانان از چنگالشان در رفته‌اند و در پناه پادشاه حبشه در کمال آسایش و امنیت به سر می‌برند و از پشتیبانی کامل او برخوردار شده‌اند و در میان قبایل عرب نیز کم و بیش اسلام پیروانی پیدا کرده است، (برای جلوگیری از ادامه‌ی کار و تبلیغات پیغمبر اسلام ﷺ) جلسه تشکیل دادند، و قرار شد تعهدنامه بنویسند و همگی امضا کنند که از آن پس معامله و داد و ستد به کلی با بنی‌هاشم و بنی‌مطلب قطع کنند، به آن‌ها زن ندهند و از آنان زن نگیرند و به آنان چیزی نفروشند و چیزی از آنان نخرند و این تعهدنامه را در خانه‌ی خدا (کعبه) بیاویزند تا بیش‌تر پای‌بند عمل به آن باشند. این تصمیم عملی شد و تعهدنامه را نوشته و امضا کردند و در کعبه آویختند.

وفات ابوطالب و خدیجه رضی الله عنها

ابوطالب عموی پیامبر ﷺ و همسرش خدیجه در سال دهم هجری (به فاصله‌ی کوتاهی) وفات نمودند. این سال که مصیبت‌های بی‌شمار و پی در پی بر رسول خدا ﷺ وارد شد، عام الحزن، (سال اندوه) نامیده شد.

سفر رسول خدا ﷺ به طائف

با مرگ ابوطالب و خدیجه، رسول اکرم ﷺ دو پشتیبان و کمک‌کار نیرومند و باوفای خود برای پیشرفت اسلام (خدیجه با دلداری دادن رسول خدا ﷺ و ثروت خود و پیشرفت اسلام و دلگرم کردن پیشوای بزرگوار و ابوطالب با نفوذ و سیاستی که در قریش داشت او را از آزار دشمنان محافظت می‌نمودند) مشکلات دعوت دو چندان شد، از این رو رسول خدا ﷺ در صدد برآمد که به طائف سفر کند تا با ملاقات قبیله‌ی ثقیف و جلب نظر آن‌ها پشتیبان تازه‌ای برای پیشرفت دین خویش به دست آورد، پیامبر ﷺ به تنهایی به سوی طائف حرکت کرد. پس از ورود به شهر طائف یکسره (به خانه‌ی عبداللیل و دو برادرش مسعود و حبیب که در آن روز) بزرگ و رئیس قبیله‌ی ثقیف بودند رفت، رسول خدا ﷺ را به سوی دین اسلام دعوت نمود، و از آن‌ها خواست او

را در پیشرفت هدفش یاری کنند، ولی آنان تقاضای آن بزرگوار به بدترین شکل جواب دادند و او را مسخره کردند و اوباش و اراذل شهر را واداشتند تا او را دشنام دهند، و با پرتاب سنگ دو پای مبارکش را خون‌آلود نمودند. (حضرت ﷺ را ناچار کردند تا به باغی از عتیه و شبیه پناهنده شود) و چون حضرت ﷺ به باغ پناه برد در سایه‌ی نخلی به استراحت نشست، این سخت‌ترین مصیبت بود و از اهل طائف بدتر از آن‌چه از قریش به وی رسیده بود مبتلا شد.

إسراء و معراج

وقتی رسول خدا ﷺ از شهر طائف خداوند اراده فرمودند اراده فرمودند که برای تسلی خاطر پیامبرش و عوض مشکلات و سختی‌هایی که تحمل کرده بود او را به ملکوت اعلیٰ عروج دهد. لذا شبانه او را از مسجدالحرام به مسجدالاقصیٰ را به (بیت‌المقدس) برد و از آن‌جا به آسمان‌ها. چون صبح شد پیامبر ﷺ نزد قریش رفت تا ماجرا را برایشان نقل کند، ولی مشرکین باور نکردند و او را مسخره کردند و تکذیب نمودند، این ابتلا به خیر در اعطای نعمت به حضرت ﷺ بود، تا یادآور نعمت خداوند بر خویش باشد و به پاس نعمت‌ها سپاسگزاری نماید و از جهتی هم امتحان در مصیبت بود، زیرا قریشیان او را تکذیب نمودند و سخنانش را باور نکردند.

با وجود تلاش مستمر و خستگی ناپذیر رسول اکرم ﷺ در امر دعوت کسی از اهل مکه (جز کسانی از مستمندان که پیامبر را یاری نمودند) ایمان نیاورد، از این‌رو در وقت حج حضرت رسول ﷺ دعوت خویش را بر قبایلی که به زیارت خانه‌ی خدا می‌آمدند عرضه می‌داشت و از همه‌ی توان و تلاش خویش برای دعوت و هدایت مردم استفاده می‌کرد و تمام وقت و عمر خویش را صرف دعوت و تبلیغ دین خدا نمود. درود و سالم خدا بر وی و خاندان پاکش باد.

آغاز اسلام انصار مدینه

در یکی از اجتماعات موسم حج که قبایل به مکه آمدند گروهی از مردم مدینه از قبیله‌ی خزرج نیز مانند سایر قبایل به آن شهر آمده بودند، رسول خدا ﷺ ایشان را دیدار، و به دین اسلام دعوت نمود، آن‌ها دین را پذیرفتند و پیامبر اسلام را تصدیق نمودند و به مدینه بازگشتند.

بیعت عقبه اول و دوم

(آن سال گذشت) و چون سال دوم موسم حج فرا رسید دوازده نفر (ده نفر از خزرج و دو نفر از اوس) از انصار مدینه به مکه آمدند و در عقبه با پیامبر ﷺ ملاقات و بیعت کردند و مفاد این پیمان چنین بود: برای خدا شریکی قائل نشوند دزدی نکنند، مرتکب زنا نشوند، فرزندان خود را نکشند، بهتان و افترا به کسی نزنند و در کارهای نیک نافرمانی پیامبر ﷺ نکنند.

پس از انجام این بیعت، در وقت بازگشت این هیأت به مدینه، رسول خدا ﷺ مصعب بن عمیر بن هاشم بن عبدمناف رضی الله عنه را همراهشان به مدینه فرستاد تا قرآن و دستورات و فرامین الهی را به آن‌ها بیاموزد. و این ملاقات و بیعت به نسبت رسول خدا ﷺ برون شدن از سختی‌های موجود بود و بدین وسیله اسلام در شهر یثرب منتشر شد و این بیعت معروف به بیعت عقبه اولی است. مصعب که (موفقیت زیادی نصیبش شده بود) پس از چندی در سال آینده در موسم حج به همراه ۷۳ مرد و زن از انصار مسلمان به مکه بازگشت.

رسول خدا ﷺ مقرر نمودند که با آن‌ها در عقبه ملاقات کند و در این دیدار پیامبر ﷺ با عمویش عباس بن عبدالمطلب به دیدار آن‌ها آمد و پیمانی با آنان منعقد نمود. مفاد این بیعت (پیمان) که معروف به پیمان عقبه دوم است بدین قرار است: پیامبر ﷺ فرمود: پیمان من با شما این است که: «باید همان‌طور که از زنان و فرزندان

خود دفاع می‌کنید از من نیز دفاع کنید». همگی آنان با پیامبر ﷺ بیعت کردند و از پیامبر ﷺ اطمینان یافتند که آن‌ها را رها نکند و به سوی قوم خود برگردد و پیامبر به آن‌ها اطمینان داد.

گفتند: ای رسول خدا، میان ما و یهود پیمان‌هایی بسته شد که بدین ترتیب آن‌ها را قطع خواهیم کرد، چنان نباشد که شما بعد از پیروزی بر دشمنان ما را رها کرده و به سوی قوم خود بازگردی. پیامبر ﷺ فرمود: «خون من خون شما و گذشت من گذشت شماست، من از شما هستم و شما از من هستید، می‌جنگم با هر که شما بجنگید و صلح می‌کنم با هر که شما صلح کنید».

اجازه‌ی هجرت به مدینه

وقتی رسول خدا ﷺ از قریش و ثقیف قطع امید کرد و دید که دعوت کردن آن‌ها بی‌فایده است و مطمئن بود که انصار مدینه او و یارانش را یاری می‌دهند و سرزمین مدینه را نیز فضایی مناسب برای تبلیغ و انتشار اسلام می‌دید خداوند به او اجازه فرمود که به مدینه هجرت کنند و این امتحان از امتحان قبلی سخت‌تر بود، زیرا قریش هرگز دست روی دست نمی‌گذارند که رسول خدا ﷺ و یاران او هرجا که بخواهند بروند و برای آن‌ها خطرآفرینی کنند. مشرکان وقتی دانستند که این دعوت به زودی در خارج مکه منتشر می‌شود و برای قریش خطرساز می‌شود انجمن کردند که پیش از خارج شدن رسول خدا ﷺ از مکه چاره‌ای بیندیشند و او را از پای درآورند، ولی خداوند توانای بلندمرتبه او و یار وفادارش ابوبکر را از مکر و حیل‌های آن‌ها نجات داد، پیامبر ﷺ و ابوبکر رضی الله عنه به اتفاق (از شهر مکه بیرون آمدند) و مدتی در غار ثور پنهان شدند و آن‌گاه با رعایت تدابیر امنیتی لازم در پناه خدا رهسپار مدینه شدند و بدین‌سان حیل‌های قریش به خودشان برگشت و در پی پیامبر مسلمانان به لطف خدا گروه گروه رهسپار مدینه شدند.

وقتی رسول خدا ﷺ به مدینه رسیدند اولین اندیشه‌ی آن حضرت ﷺ ایجاد برادری میان انصار و مهاجرین رضی الله عنهم بود و سپس در آنجا مسجدی بر پا کرد و دولت اسلامی به معنای پایان یافتن مشکلات و سختی‌ها و امتحان ایشان و مسلمانان نبود، زیرا در مدینه حیل‌های یهودیان و منافقان به رهبری عبدالله بن ابی سرچشمه‌ی مشکلات بود. این‌ها برای ایجاد تفرقه میان مسلمانان تلاش کردند و علیه اسلام و پیامبر ﷺ دسیسه‌چینی کردند و به سختی مسلمانان را آزرده و با حیل و توطئه‌چینی پیکره‌ی دولت اسلام را هدف قرار دادند. ولی رسول خدا ﷺ صبوری ورزیدند و بردباری کردند و مقاومت نمودند، ایشان علی‌رغم همه‌ی آن سختی‌ها و مشکلات پی در پی بر ایدئولوژی و مفاهیم نخستین خویش و دعوت، بزرگ‌ترین صبر و مقاومت را از خود بروز دادند.

سختی‌ها و آزمایش‌ها پیایی و به شکل مختلف و از زمانی تا زمان دیگر بود: در این‌جا آزمایش جان‌کاه جنگ بدر به وقوع می‌پیوندد، چه سختی‌ها، مشکلات و خستگی‌هایی که به پیامبر و یاران باوفایش نرسید! اگرچه در نهایت پیروزی برای اسلام و پیامبر اکرم ﷺ بود و تفاوت کفر و اسلام و حق و باطل در این جنگ آشکار شد، ولی در حقیقت مسلمانان به نیکی مورد آزمایش قرار گرفتند و از آزمایش پیروز بیرون آمدند.

جنگ احد پیش می‌آید، رسول خدا ﷺ و یاران وی به سبب مخالفت با فرمان پیامبر سخت دچار مشکل می‌شوند، حمزه عموی پیامبر شهید می‌شود، و دندان مبارک رسول خدا شکسته می‌شود و پیامبر ﷺ تا لحظه‌ی آخر شکیبا و بردبارند، و به دنبال جنگ احد توطئه‌ی یهود و بیرون راندن قبیله‌ی بنی‌نظیر از مدینه پیش می‌آید.

جنگ خندق (احزاب) رخ می‌دهد. در این جنگ همه‌ی دشمنان اسلام جمع شدند، و سخت مسلمانان را تکان داد. خدای بلندمرتبه می‌فرماید:

﴿هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا﴾ [الأحزاب: 11].

«آن‌جا بود که مؤمنان مورد آزمایش قرار گرفتند و سخت تکان خوردند.»

اما خداوند تزویر آنان را به خودشان برگرداند و زیان دیده برگشتند. پس از آن غزوه‌ی بنی قریظه و آن گاه صلح حدیبیه و مشکلات و آزمایش‌های پی در پی و بی‌نهایت رخ داد.

فتح مکه، حجة الوداع و وداع پیامبر ﷺ با امتش

خداوند پایه‌های این آیین بزرگ را با قوانین خویش ریشه‌دار نمود و مسلمانان به طور کامل و به نیکی تربیت یافتند و دل‌های آن‌ها را برای پذیرش تقوا مورد آزمایش قرار داد، خداوند زمینه‌ی ورود پیامبر ﷺ و مسلمانان را برای ورود به مکه مهیا نمود و آن را به همان وضعیت که در زمان ابراهیم و اسماعیل بود بازگرداند و پس از این‌ها زمان حجة الوداع و نزول سوره‌ی نصر فرا می‌رسد:

﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ۝ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا ۝ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْ لَهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا ۝﴾ [النصر: ۱-۳].

«چون یاری خدا و پیروزی فرا رسد، و ببینی که مردم گروه گروه در دین خدا درآیند، پس پروردگار خویش را سپاس و ستایش کن و از او آمرزش بخواه که وی همواره توبه‌پذیر است».

این سوره در مدینه پس از حجة الوداع فرود آمد. گفته شده در مکه در روزهای تشریق^۱ نازل شد. چون نازل شد، پیامبر ﷺ فرمودند: «نعت إلى نفسي و قرب أجلى»: «نفسم خبر وفات و نزدیکی اجلم را می‌دهد».^۲

با نزول این سوره رسول خدا دانستند که رحلت و جدا شدنش از دنیا نزدیک است و باید خود را برای مسافرت به دار باقی آماده کند؛ بر شهادی احد بعد از گذشت هشت سال نماز خواندند گویا که با مردگان خداحافظی می‌کنند، و برای خداحافظی بازماندگان

۱- روزهای یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی‌الحجه را ایام تشریق گویند. (مترجم)

۲- احمد (ح/۲۱۷/۱) با لفظ: «نعت إلى نفسي» ابن جریر، ابن منذر و ابن مردویه از ابن عباس روایت کرده‌اند. ن. ک: فتح‌القدیر ۵-۵۰۸.

به ایراد خطبه برخاستند و فرمود: «إِنِّي فَرَطُ لَكُمْ وَأَنَا شَهِيدٌ عَلَيْكُمْ وَإِنِّي وَاللَّهِ لَا أَنْظُرُ إِلَى حَوْضِي الْآنَ وَإِنِّي قَدْ أُعْطِيتُ مَفَاتِيحَ خَزَائِنِ الْأَرْضِ وَإِنِّي وَاللَّهِ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَنْ تُشْرِكُوا بَعْدِي وَلَكِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنَافَسُوا فِيهَا»: «به راستی من زودتر از میان شما خواهم رفت، و من بر شما گواه خواهم بود، وعده‌ی دیدار ما «حوض» است، من از همین جا به آن (حوض) می‌نگرم، کلیدهای گنجینه‌های زمین را به من داده‌اند، من از این سبب نگران شما نیستم که پس از من به الله شرک ورزید، ولی بر دنیاخواهی شما می‌ترسم که در آن از همدیگر پیشی گیرید و به سبب آن نابود شوید چنان‌که پیشینیاننان نابود شدند»^۱.

این سرگذشت سرور کائنات رسول خدا ﷺ بود، و آنچه گذشت چکیده‌ای از آزمایش و امتحاناتی بود که در مسیر دعوت به مدت ۲۳ سال به آن‌ها مبتلا شد و صبر نمود و تا آخرین لحظه از زندگی مبارک‌شان استقامت ورزید، درود و سلام خداوند تا روز قیامت بر تو باد ای رسول خدا ﷺ.

نمونه‌هایی از بندگان شایسته‌ی خدا که مورد امتحان خدا واقع شدند

عمر بن الخطاب

در کتاب «الکامل» ابن اثیر آمده است: وقتی عمرؓ در سال ۲۳ هجری حج را به پایان برد در منطقه‌ی ابطح فرود آمد و چنین با خدای خویش راز و نیاز کرد: الهی، پیر و ناتوان شده‌ام، قلمرو جامع‌ی اسلامی هم گسترش یافته است، می‌ترسم توان رسیدگی به امور رعیت را نداشته باشم، می‌خواهم که مرا قبض روح کنی و در شهر رسول خدا ﷺ شهادت را نصیبم گردانی.

۱- ن. ک: سیره ابن هاشم، البداية والنهاية، ابن کثیر، الکامل، ابن اثیر، و کتاب مؤلف: الواقع التاريخي للمسلمين.

در حدیث صحیحی ثابت است که او می‌فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ شَهِادَةً فِي سَبِيلِكَ، وَمَوْتًا فِي بَلَدِ رَسُولِكَ»: «خدایا، من از تو شهادت در راهت و مرگ در سرزمین پیامبرت را می‌خواهم».

از ابو طلحه روایت است که گفت: عمر رضی الله عنه برای ایراد خطبه برخاست، بعد از حمد و ثنای پروردگار، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر صدیق رضی الله عنه را یاد آورد شد و به نیکی از آن دو یاد کرد، آن‌گاه فرمود: ای مردم، من در خواب دیده‌ام که خروسی دوبار مرا نوک زد و تعبیر این چیزی جز نزدیک شدن اجل خود نمی‌دانم.

از حصین بن عبدالله بن سالم ابی الحق رضی الله عنه روایت است که گفت: عمر رضی الله عنه فرمود: «نزدیک است که من از شما جدا شوم، در خواب دیده‌ام که خروسی سه بار در شکم نوک می‌زند».

حصین گوید: عمر بن میمون رضی الله عنه به من گفت: بعد از این سخن عمر فاروق رضی الله عنه، بیش از چهار روز نمانده بود که وی ضربه خورد. امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه نماز صبح را طولانی می‌خواند، در رکعت اول سوره‌ی یوسف و نحل می‌خواند تا که مردم به نماز برسند، میان هر دو صف گذر می‌کرد و می‌گفت: راست بایستید و چون در صف‌ها جای خالی نمی‌دید جلو می‌رفت و نماز را شروع می‌کرد. همین که تکبیر نماز گفت در همان جا ضربت خورد (عمر بن میمون رضی الله عنه گوید) بین امیرالمؤمنین، عمر رضی الله عنه، فقط ابن عباس رضی الله عنه بود و شنیدم که می‌گفت: «سگ مرا خورد و یا سگ مرا کشت»، و دست عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه را گرفت و او را جلو راند که نماز را ادامه دهد. و آن‌گاه آن نامسلمان (فیروز ابولؤلؤ مجوسی) با خنجره دولبه‌ی خود به هر که می‌رسید چپ و راست حمله‌ور می‌شد و به سیزده نفر ضربه وارد کرد هفت تا از آن‌ها شهید شدند، مردی

از مسلمانان وقتی این (حرکت وحشیانه و مجرمانه‌ی) او را دید برای دستگیری‌اش عباى گشاد خود را بر او افکند. ابولؤلؤ مجوسى وقتى دید که دستگیر شده خودکشی کرد.^۱

محنت عثمان بن عفان رضی الله عنه

از حسن بصرى روایت است که مى‌گوید: در حادثه‌ی شهادت عثمان رضی الله عنه، اولین کسی که بر او وارد شد محمد بن ابوبکر بود. عثمان مردی زیبارو بود و ریش بلند داشت. محمد بن ابوبکر سر عثمان رضی الله عنه را گرفت و به تندی حرکت داد. عثمان به او گفت: ای پسر برادرم، صبر کن عجله نکن، پدرت هرگز چنین رفتاری با من نکرده است. (و ابن کثیر همچنین مى‌گوید: محمد بن ابوبکر بعد از شنیدن پند و گفتار عثمان رضی الله عنه و بزرگواری آن یار رسول خدا آنجا را ترک نمود و از گروه قاتلین خلیفه نبود).

حسن گوید: مردی بلندقامت آمد، در دست او نیزه یا سلاحی دیگر بود. او بر عثمان رضی الله عنه حمله‌ور شد و خلیفه را به شهادت رساند. حسن گوید: صاحب نیزه نیار بن عیاض اسلمی است. و از ابو سعد روایت است که عثمان بن عفان شلوار خواست و آن را پوشید. این شلوار نه در جاهلیت و نه در اسلام هرگز نپوشیده بود. حضرت عثمان گفت: دیشب پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر رضی الله عنه را به خواب دیده‌ام. آن‌ها به من گفتند: امشب روزهات را نزد ما افطار می‌کنی.

ابن سعد گوید: آن‌گاه عثمان رضی الله عنه درخواست نمود که برایش مصحف بیاورند و آن را باز کرد (و تلاوت نمود) و در حالی که قرآن در دستش بود شهید شد. بنا بر قول مشهور به مدت چهل روز در خانه‌اش محاصره بود و در این مدت در فشار و مصیبت سختی قرار داشت.^۲

۱- البدایة والنهایة، ابن کثیر، الکامل، ابن اثیر، المحن، ابی العرب محمد بن احمد تمیمی.

۲- ن. ک: طبقات ابن سعد، الکامل، ابن اثیر، کتاب المحن، ابی العرب محمد بن احمد تمیمی. البدایة والنهایة، ابن کثیر.

محنت علی بن ابی طالب علیه السلام

علی علیه السلام هر روز صبح بلند می‌شد و چوب‌دستی در دست داشت و به در خانه‌ها می‌رفت و مردم را برای نماز صبح بیدار می‌کرد. در روزی که به شهادت رسید طبق عادت مردم را برای نماز صبح بیدار کرد و به مسجد رفت تا این‌که ابن ملجم به او حمله‌ور شد و مصدومش کرد. علی علیه السلام فرمود: به ابن ملجم آب و خوراک دهید و به نیکی با این اسیر رفتار کنید. اگر خوب شدم که خودم کار را به عهده می‌گیرم، اگر خواستم او را می‌بخشم یا قصاص می‌گیرم.

از ابو طفیل روایت است که گوید: علی علیه السلام مردم را به بیعت دعوت نمود. در میان کسانی که برای بیعت آمده بودند ابن ملجم نیز بود. حضرت چندبار او را برگرداند و آن‌گاه با او بیعت کرد. آن‌گاه گفت: آیا بدبخت‌ترین فرد نباید زندانی شود. سوگند به کسی که جانم در دست اوست این از این خونی می‌شود. اشاره به سر و ریش خود کرد.^۱ در کتاب «البدایة والنهاية» آمده است: ابن ملجم زنی از قبیله تیم الرباب به نام قطام دید. و یان زن در آن زمان از زیباترین زنان بود. او موافق نظر و رأی خوارج بود، همان دیدگاهی که حضرت علی علیه السلام به دست قومش به شهادت رسید. وقتی ابن ملجم قطام را دید عاشقش شد و وی را خواستگاری نمود. قطام به ابن ملجم گفت با تو ازدواج نمی‌کنم جز به سه هزار دینار و آوردن یک زن آوازخوان و کشتن علی بن ابی طالب علیه السلام. ابن ملجم با قطام هم‌بستر شد و کار ازدواج پایان یافت. وی به ابن ملجم گفت: تو کارت را کردی (منظور ازدواج)، لذا به عهده‌ت وفا کن و خواسته‌هایم را برآورد کن.

۱- ن. ک: به کتاب المحن، ابی العرب محمد بن احمد تمیمی

ابن ملجم سلاحش را برداشت و به همراه قظام به راه افتاد. قظام در مسجد خیمه‌ای را برای ابن ملجم به پا کرد. علی در حالی که می‌فرمود: نماز، نماز، به مسجد آمدند. ابن ملجم به دنبال او رفت تا این که به او رسید و شمشیر بر فرق سر مبارکش وارد کرد.^۱

شهادت حسین بن علی رضی الله عنهما و همراهانش

هنگامی که معاویه بن ابوسفیان وفات یافت و خبر وفاتش به مدینه منوره رسید، ولید بن عتبه بن ابی سفیان که والی مدینه بود مأموری را به نزد حسین بن علی و عبدالله بن زبیر رضی الله عنهما فرستاد و آن‌ها را به بیعت با یزید دعوت کرد. آن دو گفتند: ان شاء الله فردا در حضور مردم. آن‌گاه از آن‌جا بیرون رفتند، حسین علیه السلام شتران خود را آماده کرد و راه مکه را در پیش گرفت و عبدالله بن زبیر علیه السلام سوار بر اسب خویش شد و از طریق راه‌های فرعی وارد مکه شد. و در راه عبدالله بن زبیر علیه السلام امام حسین علیه السلام را ملاقات کرد. امام حسین به عبدالله بن مطیع که در چاه خود کار می‌کرد رسید، او به امام حسین علیه السلام گفت: به کجا می‌روی ای ابو عبدالله؟ حسین فرمود: به عراق، عبدالله گفت: سبحان الله برای چه؟ حسین گفت: معاویه مرده و پیک‌هایی برای من ارسال شده و از من دعوت کرده‌اند. عبدالله گفت: ای ابا عبدالله، به تو قسم می‌دهم که این کار نکنی، زیرا از پدرت که از تو بهتر بود حفاظت نکردند و تو این کار را نکن. بدان که اگر حرمت تو شکسته شد هرگز حرمتی بعد از تو نمی‌ماند.

امام حسین علیه السلام با عبدالله بن زبیر علیه السلام به مکه رسیدند. عمرو بن سعید بن العاص به عنوان امیر مکه و مدینه و امیر حجاج به مکه آمدند و ولید بن عتبه عزل شد. عمرو بن سعید ابن العاص شنیده بود که امام حسین خارج شده است. وی فرمان داد که سوار بر هر شتر که در زمین یا آسمان است بگردید و او را پیدا کنید. به جست و جوی امام حسین علیه السلام رفتند، ولی او را نیافتند.

۱- البدایة النهایة، ابن کثیر، ۷-۳۵۹.

امام حسین علیه السلام به سرزمین کربلا رسید و فرمود: اسم این سرزمین چیست؟ گفتند: کربلا. فرمود: این کرب و بلاست (سختی و مصیبت است). امام حسین علیه السلام و یاران در جایی منزل گزیدند که بین آنها و آب تپه‌ای بود. امام و یارانش خواستند از آب استفاده کنند. شمر بن جوشن گفت: هرگز از این آب نمی‌نوشید تا این که آب داغ دوزخ بنوشید. عباس بن علی به حسین می‌گوید: ابا عبدالله، مگر ما بر حق نیستیم که با آنها بجنگیم؟ امام حسین علیه السلام فرمود: بله، آن‌گاه بر اسب خود سوار شد و همراهان او را یاری دادند و آنها را از کنار آب دور کردند و خود و همراهان از آب نوشیدند.

سپس عبدالله بن زیاد، عمر بن سعد را فرستاد که با امام حسین علیه السلام بجنگد. امام حسین به ابن سعد فرمود: ای عمر، سه چیز را از من بپذیر: یا بگذاری از راهی که آمده‌ایم برگردیم، و اگر این را نپذیرفتی، مرا روانه‌ی یزید کن تا دستم در دست وی گذارم و او هر طور خواهد انجام دهد. و یا مرا روانه کن تا با آنها بجنگم و در راه خدا کشته شوم. عمر بن سعد مأموری را به نزد یزید فرستاد تا از او فرمان بگیرد و قصد کرد که امام حسین را به نزد یزید بفرستد، ولی شمر بن جوشن فاسق تبهکار به او گفت: ای عمر، خداوند تو را بر دشمنت چیره کرده و تو می‌خواهی او را آزاد کنی، نه هرگز اجازه نمی‌دهم مگر این که حکم ابن زیاد را گردن نهند. امام حسین فرمود: نه هرگز من به حکم یک حرام‌زاده گردن نمی‌نهم. به خدا قسم چنین کاری نمی‌کنم. عمر بن سعد از جنگ با امام حسین علیه السلام خودداری کرد و عبدالله بن زیاد قاصدی به نزد شمر بن ذی الجوشن فرستاد و گفت: اگر عمر از جنگ با حسین خودداری کرد تو با حسین جنگ کن و او را بکش و به جای عمر امیر لشکر هستی. همراه عمر سی نفر بودند و گفتند که پسر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سه پیشنهاد به شما می‌دهد و همگی را رد می‌کنید؟

مردی از اهل کوفه عبدالله بن حسن بن علی را سوار بر اسب دید و عبدالله زیباترین خلق خدا بود. مرد کوفی گفت: حتماً این جوان را می‌کشم. مردی به او گفت: وای بر تو چه کار می‌کنی؟ رهایش کن. آن مرد کوفی گوش نداد و بر عبدالله حمله‌ور شد و او را

کشت. وقتی اولین ضربه به عبدالله وارد شد او امام حسین را صدا زد: عمو جان، حسین جواب داد در خدمتم و حسین علیه السلام بر قاتل حمله ور شد و دست‌هایش را قطع کرد و سپس ضربه‌ی دیگری به او زد و او را کشت. سپس درگیری شروع شد و امام حسین و همراهان او که همه از اهل بیت بودند شهید شدند: حسین بن علی، عثمان بن علی، ابوبکر بن علی، و مادرشان ام‌البنین بنت حزام کلبی و ابراهیم بن علی، عبدالله بن حسن و پنج تا از فرزندان عقیل و فرزندان جعفر: عون، محمد. و سه تا از بنی‌هاشم و شش تا از زنان آن‌ها و در میان آن‌ها محمد بن علی نیز بود.^۱

محنت حسن بن حسین بن علی علیه السلام

حجاج بن یوسف ثقفی از مکه بیرون آمد و راهی مدینه‌ی منوره شد. وقتی به مدینه رسید کسی را به نزد حسن بن حسین فرستاد که شمشیر و زره (لباس رزم) حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را تحویل دهد. حسن بن حسین گفت: به تو نمی‌دهم. حجاج با شمشیر و عصا و شلاق جلو آمد و گفت: به خدا سوگند، آن قدر با این شلاق به تو می‌زنم که پاره شود و آن قدر با این چوب‌دستی به تو می‌زنم که شکسته شود و آن قدر با این شمشیر به تو می‌زنم که نابود شوی. مردم به حسن گفتند: ای ابو محمد، خودت را در معرض خطر متمگر قرار مده. حسن بن حسین شمشیر و زره پیامبر را آورد و جلو حجاج گذاشت. حجاج مردی از خانواده‌ی ابی رافع خواست و از او پرسید: شمشیر پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌شناسی؟ گفت آری. حجاج آن شمشیر را با شمشیرهای دیگر مخلوط کرد اما آن مرد شمشیر پیامبر صلی الله علیه و آله را جدا نمود. سپس زره را گذاشت و به آن‌ها نگاه کرد. ابن رافع و برخی دیگر گفتند: زره پیامبر صلی الله علیه و آله نشانه‌ای دارد. در جنگ یرموک به تن فضل بن عباس بوده و کشته شده، و سر نیزه‌ای در این لباس فرو رفت و سرنیزه را بیرون آوردند. و جای سرنیزه مشخص است. و به این طریق لباس پیامبر صلی الله علیه و آله را شناسایی کردیم، وقتی نگاه

۱- ن. ک: المحن، و البداية و النهاية.

کردند دیدند زره همان طور است که می‌گویند. حجاج گفت: ای حسن، اگر شمشیر و لباس دیگری می‌آوری حتماً سرت از تنت جدا می‌کردم.^۱

محنت محمد بن حنفیه

حجاج بن یوسف ثقفی، محمد بن حنفیه را ترسانده بود و او را با چیزی مواجه می‌کرد که از آن بدش می‌آمد. او به حجاج نوشت: برای خدا در هر شبانه روز ۳۶۰ لحظه است که بندگان خدا از آن برخوردارند و من امیدوارم که خداوند در یکی از این لحظه‌ها شر تو را از من دور کند.

این خبر به خلیفه عبدالملک بن مروان رسید. وی به حجاج گفت: با خدا پیمان می‌بندم که اگر رفتار ناخوشایندی با محمد بن حنفیه انجام دهی، بی‌درنگ گردنت را خواهم زد. پس از آن حجاج کاری را که محمد بن حنفیه را ناراحت کند، انجام نداد.

محنت امام ابوحنیفه

در عهد بنی‌امیه، ابن هبیره والی کوفه بود و در عراق فتنه و آشوب‌هایی رخ داد. وی فقیهان عراق را به دربار خود فرا خواند. در میان آنان ابن ابی لیلا و ابن شبرمه و داوود بن ابی هند بودند. ابن هبیره به هر کدام از فقیهان در کارهای حکومتی مسئولیتی داد و کسی را به نزد ابوحنیفه فرستاد تا نزدش آید، آن‌گاه خواست تا مهر خلافت را به وی بسپارد و هیچ نوشته‌ای جز با نظارت ابوحنیفه انجام نگیرد و جز با اجازه‌ی او چیزی از بیت‌المال بیرون نرود، ولی ابوحنیفه از پذیرش این مسئولیتی داد و کسی را به نزد ابوحنیفه فرستاد تا نزدش آید، آن‌گاه خواست تا مهر خلافت را به وی بسپارد و هیچ نوشته‌ای جز با نظارت ابوحنیفه انجام نگیرد و جز با اجازه‌ی او چیزی از بیت‌المال بیرون نرود، ولی ابوحنیفه از پذیرش این مسئولیت خودداری کرد. فقیهان به ابوحنیفه گفتند: ما

۱- نگاه: کتاب المحن. و البدایة والنهاية، ابن کثیر.

تو را به خدا سوگند می‌دهیم که خود را در معرض نابودی قرار ندهی؛ ما همه برادران تویم و از پذیرش این مسئولیت‌ها نگران و ناخرسندیم، ولی چاره‌ای نداریم. ابوحنیفه گفت: اگر از من می‌خواست دروازه‌های مسجد را باز گردانم، نمی‌پذیرفتم تا چه رسد که وی می‌خواهد دستور قتل را بنویسد و من زیر آن‌ها امضا کنم، به خدا سوگند، هرگز وارد این معرکه نمی‌شوم. ابن ابی لیلا گفت: همکاران را رها کنید که او حق را یافته و درست می‌گوید و دیگران اشتباه کرده‌اند. پلیس ابوحنیفه را زندانی کرد و روزهای پی در پی او را شلاق می‌زد. جلاد نزد ابی هبیره رفت و گفت: این مرد (ابوحنیفه) مرده است. ابن هبیره گفت: از او بپرسید آیا فرمان را اجابت می‌کند؟ ابوحنیفه گفت: اگر از من بخواهد که درهای مسجد را باز گردانم، این کار را نمی‌کردم. ابن هبیره با جلاد نشست و گفت: آیا نصیحت‌گری برای این زندانی نیست تا او از من مهلت بخواهد و من به او مهلت دهم. این خبر به ابوحنیفه رسید و گفت: اجازه دهید تا با فقیهان مشورت نمایم، و به آن فکر کنم. ابن هبیره به آزادی‌اش فرمان داد؛ ابو حنیفه چهارپایش را سوار شد و به سوی مکه فرار کرد. این اتفاق در سال ۱۳۰ هجری قمری رخ داد. وی تا آغاز دولت عباسی در مکه ماند و در زمان خلافت جعفر منصور به کوفه بازگشت.^۱

محنت امام مالک بن انس

از ابن قاسم روایت است که گفت: از امام مالک در مورد قسمی که در وقت بیعت با فرمانروایان داده می‌شود پرسیدند. امام مالک فرمود: هرگاه مجبور به قسم شدی و ترسیدی که اگر قسم نخوری کشته شوی و یا شکنجه شوی، و قسم خوردی، گناهی بر تو نیست.

۱- ن. ک: کتاب المحن، تألیف ابوالعرب محمد بن احمد بن تمیم تمیمی.

ابن قاسم گوید: والی کسی را فرستاد که در مورد این سؤال از امام مالک فتوا گیرند، امام مالک به خاطر این فتوا یک صد تازیانه خورد.^۱

محنت امام احمد بن حنبل

از عبدالله بن احمد بن حنبل روایت است که گوید: پدرم احمد بن حنبل به خاطر این که نپذیرفت که قرآن مخلوق است در سال ۲۱۹ هـ ق مدت ۲۹ روز در زندان بود و ۳۹ تازیانه متحمل شد.^۲

محنت قاضی شریک بن عبدالله

قاضی شریک نزد مهدی در دارالخلافه رسید و بر او سلام کرد، اما مهدی از او روی گرداند. برای بار دوم سلام کرد، مهدی گفت: خداوند به شخص دورتر سلامتی ندهد. شریک گفت: ای امیرمؤمنین چرا؟ آیا به خاطر جنایتی که مرتکب شده‌ام یا به خاطر کاری که کرده‌ام؟ گفت: حق تو شمشیر و به دار آویختن است. شریک گفت: چرا ای امیرمؤمنین؟ کشتن من روا نیست مگر این که جرم و گناه را بدانم. مهدی گفت: در خواب دیده‌ام که با روی گردانی بر فراشم پا می‌گذاری. و از معبرین خواب پرسیدم گفتند: در ظاهر خود را فرمانبر تو می‌داند، ولی در واقع فرمانبر تو نیست. شریک گفت: ای امیرمؤمنان، نه خواب تو، خواب پیامبر ابراهیم است و نه معبرین تو یوسف پیامبر هستند. آیا با خواب‌های دروغ گردن مؤمنان را می‌زنی؟ مهدی خجالت کشید و اطمینان داد، ولی گفت برو بیرون و از جلوی چشمم دور شو.^۳

۱- همان

۲- ن. ک: کتاب المحن، تألیف ابوالعرب محمد بن احمد بن تمیم تیمیمی.

۳- همان.

كتابهاى مؤلف

- ١- من الآداب والأخلاق الإسلامية
- ٢- الذبائح في الشريعة الإسلامية (بايان نامهى فوق ليسانس)
- ٣- موقف الشريعة من المصاريف الإسلامية المعاصرة (بايان نامهى دكتورا)
- ٤- العلم الحديث حجة للإنسان أم عليه (٣جلد)
- ٥- تقديم طاعة على الأخرى أو تركها نظراً للزمان، والمكان والأحوال
- ٦- مقالات وردود علمية
- ٧- مقالات أدبية إجتماعية
- ٨- المباح من الحيوان وشروط حل الذبيحة
- ٩- ذبائح أهل الكتاب وشروط حلها
- ١٠- حكم الصيد وشروطه وآدابه
- ١١- المحرم من الحيوان وبيان الحكمة من تحريمه
- ١٢- حكم الأضحية والهدى والحكمة من مشروعيتها
- ١٣- العقيقة وحكمها والحكمة من مشروعيتها
- ١٤- أخطاء لغوية معاصرة
- ١٥- السبيل المرشد إلى بداية المجتهد (٤جلد)
- ١٦- الأدعية والأذكار الواردة في المناسبات
- ١٧- الابتلاء والصبر عليه و مكاتته من الإيمان (ترجمهى حاضر)
- ١٨- الواقع التاريخي للمسلمين

- ۱۹- الرحمة وشموليتها في الإسلام
- ۲۰- المرأة و مكانتها في الإسلام
- ۲۱- آداب الزواج و المعاشرة
- ۲۲- المسؤولية في الإسلام (ترجمه‌ی آن در دست چاپ است).
- ۲۳- الخصائص الإسلامية
- ۲۴- واقع المسلمین اليوم
- ۲۵- فضائل الأمة الإسلامية في الدنيا والآخرة
- ۲۶- السلام في الإسلام و آداب المجالس
- ۲۷- الجمعة و الجماعة و دور المساجد في آداب المسجد
- ۲۸- موسوعة علم الحديث في ميزان الكتاب و السنة
- ۲۹- رحلة أدت إلى الخلود